

درس‌هایی از فاجعه بوسنی و هرزگوین

مؤلف: محمد قطب

مترجم: عبد الحکیم عثمانی



عنوان کتاب:	درس هایی از فاجعه بوسنی و هرزگوین
عنوان اصلی:	دروس من محنة البوسنة والهرسك
نوشته:	محمد قطب
برگرداننده:	عبدالحكيم عثمانی
موضوع:	حکایت‌های اخلاقی و داستان‌های پند آمیز - تاریخ و بررسی فرق و جنبش‌ها
نوبت انتشار:	اول (کاغذی) / (دیجیتال)
تاریخ انتشار:	فروردین (حمل) ۱۳۹۵ شمسی، جمادی الآخر ۱۴۳۷ هجری
منبع:	سایت قطب www.ghotb.net



این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

ایمیل:

سایت‌های مجموعه موحدین

www.aqeedeh.com

www.mowahedin.com

www.islamtxt.com

www.videofarsi.com

www.shabnam.cc

www.zekr.tv

www.sadaislam.com

www.mowahed.com



contact@mowahedin.com

سید محمد قطب



مرکز نشر افکار و اندیشه های سید قطب و محمد قطب

www.ghotb.net

Email: ghotb.net@gmail.com

«فهرست مطالب»

۱.....	مقدمه مترجم
۴.....	مقدمه مولف
۶.....	شدت فاجعه
۷.....	کلمات عاجز از وصفند
۸.....	فاجعه چگونه بوجود آمد؟
۲۴.....	موضع گیری غرب
۳۴.....	راه نجات
۴۲.....	آینده در قلمرو اسلام

مقدمه مترجم:

الحمد لله و سلام على عباده الذين اصطفى، اما بعد؛ قال الله تعالى:

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴾

«ای مؤمنان! یهودیان و مسیحیان را به دوستی نگیرید، ایشان برخی دوست برخی دیگرند، هر کس از شما با ایشان دوستی ورزد، بی گمان او از زمره ایشان بشمار می آید. و شکی نیست که خداوند افراد ستمگر را، هدایت نمی کند.» اکنون که مقدمه این کتاب (درس هایی از فاجعه بوسنی و هرزگوین) اثر نویسنده بزرگ و اندیشمند توانای جهان اسلام «محمد قطب» را می نویسم، جهان اسلام شاهد دو ظلم عظیم از جانب دشمنان اسلام (یهود و نصاری) می باشد. ۱- شدت یافتن تهاجم های بی رحمانه صهیونیست ها و به خاک و خون کشیدن ملت مظلوم فلسطین، در پی انتفاضه ای که بعد از به قدرت رسیدن «شارون» تروریست جنایتکار و قاتل هزاران فلسطینی در «صبرا و شاتیلا» پدید آمد. ۲- ائتلاف نیروهای غربی به رهبری امریکا بعد از حملات ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ به نیویورک و واشنگتن، حمله نظامی به مردم مظلوم و بی دفاع افغانستان به بهانه مبارزه با تروریسم.

در این روزها موضع گیری های کشورهای اروپایی به رهبری آمریکای صلیبی و دسیسه های اسرائیل صهیونیسم و موضع گیری برخی از سردمداران مزدور و فرصت طلب جهان اسلام که منافع خویش را برکیان اسلامی ترجیح داده اند و با شعار مبارزه علیه تروریسم به صف تروریست های واقعی پیوستند، خود دلیلی است واضح و روشن بر جنایت های درونی و دیرینه آن ها نسبت به اسلام و امت مسلمان، زیرا آن ها با این شعار فریبنده و تبلیغات گسترده و یک جانبه ای که در اختیار دارند، اصل اسلام و فعالان اسلامی را که خواهان پاکسازی سرزمین های مقدس اسلامی از وجود پلید صلیبی ها و صهیونیست ها و اجرای احکام اسلام و شریعت اسلامی می باشند، مورد هدف قرار داده اند. ضمن اینکه این نوع حرکات مذبحخانه و شعارهای فریبنده تازگی ندارد و در تراژدی های معاصر به فراوانی مشاهده شده است، وقت آن رسیده است که مسلمانان در سرتاسر جهان به آگاهی های مطلوب و شعور سیاسی لازم دست یابند.

چنانچه استاد محمد قطب به درس هایی مفید و ارزنده و حقایقی واضح و روشن، از فاجعه بوسنی و هرزگوین پی برده است و به قصد آگاهی مسلمانان از دسیسه ها و صحنه هایی که پشت پرده طراحی می شود و اهدافی که صلیبی ها و صهیونیست ها از چنین قضایایی دنبال می کنند، این مجموعه را به مسلمانان حقیقت جو، کسانی که به قضایای امت اسلامی عنایت دارند تقدیم نموده است. این واقعیت ها در شرایط فعلی، رویدادهای سال ۲۰۰۱ میلادی و

حوادثی که در حال اتفاق است بیش از هر زمان دیگر، عینیت یافته و تجزیه و تحلیل های این اندیشمند بزرگ در این کتاب و کتاب های دیگرش و همین طور سایر دعوتگران و پژوهشگران اسلامی که موضع گیری های خصمانه غرب و دست نشاندهان مزدورشان که برگردی جهان اسلام تسلط یافته اند را بررسی می نمایند، کاملاً تحقق یافته و واقعیت هایی که تا به حال در حد پیش بینی و حدس و گمان بوده اکنون بروز نموده است.

استاد در این کتاب با بیان صحنه های هولناک از این فاجعه، به عمق آن اشاره نموده و با بررسی طبیعت پویای اسلام و امت اسلامی که سبب باز شدن افق های جدیدی در ابعاد مختلف زندگی بشریت، اعم از سیاست و اقتصاد، روابط اجتماعی و مدنی، عمران و آبادانی، نظر و اندیشه و ... گردید، خاطر نشان می سازد که این امت با انحراف تدریجی از کتاب و سنت که منبع قدرت و استخلافش در زمین می باشد، چگونه به ذلت و زبونی دچار گردیده است.

استاد سپس به بررسی موضع گیری غرب و دست نشاندهانش در کشورهای اسلامی می پردازد و تاکید می نماید که (یهود، نصاری و مشرکین) هرگاه احساس نمودند که می توانند بر مسلمانان ضرر وارد نمایند و امت محمدی را مورد آزار و اذیت قرار دهند به هیچ وجه دریغ نمی نمایند و عملکرد خصمانه ایشان در گوشه و کنار جهان اسلام نمونه بارزی از این حقیقت است. و این سلسله ای است تاریخی از عداوت صهیونیست ها و صلیبی ها که همچنان ادامه دارد و فاجعه ی بوسنی یکی از حلقه های آن می باشد.

در فصلی دیگر از کتاب تحت عنوان «راه نجات» تاکید می نماید که بازگشت صادقانه ی امت اسلامی به «**لااله الا الله و محمد رسول الله**» و عمل به مقتضیات آن، تنها راه نجات این امت از مخمصه هایی است که به آن دچار شده است و این تنها راهی است که رمز پیروزی امت در آن نهفته است و دشمن صلیبی صهیونیست نیز دقیقاً به این نکته پی برده و همواره در تلاش است تا بین امت اسلامی و این منبع قدرت «**لااله الا الله و محمد رسول الله**» و مقتضیات آن، فاصله ایجاد نماید.

وی در پایان کتاب تحت عنوان «آینده در قلمرو اسلام» می گوید: ما با اطمینان کامل، نه رجماً بالغیب و خیالبافانه، می گوئیم: آینده از آن اسلام است. این غرب صلیبی صهیونیستی و هم پیمانانشان هستند که توسط آن ها، حرکت بیداری اسلامی گسترش می یابد و در برابر تهدیدات و نقشه های براندازانه ی آن ها، جان گرفته و قدرت لازم را به دست می آورد. بوسنی نمونه ای از این واقعیت است امتی که در عادات، معاشرت و زندگی شان هیچ تفاوتی با همسایگان صرب و کرواتش نداشتند اکنون به کیان اسلامی خود پی برده و درک کرده اند که جهان صلیبی صهیونیستی صرفاً بخاطر مسلمان بودن آن ها، چنین حملات وحشیانه و فاجعه انسانی را، علیه آن ها اعمال می نمایند و تمام فجایعی که در نقاط مختلف جهان اسلام جهت نابودی و براندازی مسلمانان توسط استعمار صلیبی

صهیونیستی و دست پروردگان شان به وجود می آید نتیجه ای جز بیداری، شعور اسلامی، شناخت دشمنان واقعی، تنفر و انزجار شدید از غرب و غرب زده ها ندارد.

با این بخش، کتاب به پایان می رسد و خواننده با ملاحظه واقعیت های موجود، به ارزش و اهمیت این بحث پی برده و به اطلاعات و آگاهی های مفیدی نسبت به قضایای جهان اسلام دست می یابد.

در پایان از تمام خوانندگان گرامی التماس دعای خیر دارم. امیدوارم از پیشنهادات و انتقادات خویش، ما را دریغ نفرمائید.

عبدالحکیم عثمانی مقیم زاهدان

۱۳۸۰/۷/۱۷ هـ ش

مقدمه مؤلف:

فاجعه‌ی بوسنی و هرزگوین هر چند نخستین فاجعه در تاریخ مسلمانان و بخصوص مسلمانان بوسنی^۱ نبود. اما یکی از هولناک‌ترین فجایع بود. پیش از این فجایعی همچون قتل عام‌های مغولها^۲، صلیبی‌ها در قدس در زمان صلاح الدین^۳، فجایع اندلس در هنگام سقوط غرناطه، نسل کشی‌های هندوها زمان جدایی پاکستان از هند^۴، کشتارهای پی‌درپی در داخل هند و کشمیر، کشتارهای «صبرا و شاتیلا» در لبنان به دست یهود، و ده‌ها مورد دیگر در تاریخ تکرار شده است.

آری، این فاجعه در تاریخ به هیچ وجه نه اولین کشتار نسبت به بوسنیایی‌ها است و نه اولین کشتار نسبت به عموم مسلمین. اما با این وصف تکان دهنده‌ترین فاجعه بود، نه صرفاً به خاطر اعمال وحشیانه‌ای که در آن انجام گرفت، بلکه موضع‌گیری جهان در کل و موضع‌گیری جهان اسلام بخصوص در شدت بخشیدن حادثه نقشی اساسی را بر جای گذاشت.

بلوک صهیونیست صلیبی هیچگاه در طول تاریخ همچون امروز، در صدد اجرای دسیسه و توطئه علیه مسلمین نبوده و هرگز چون امروز بر جهان اسلام چنین نفوذی نداشته است و از طرفی جهان اسلام نیز هیچگاه چون امروز با چنین ذلت و خواری، در برابر دشمنانش قرار نگرفته است.

در هر صورت این فاجعه خالی از درس‌های آموزنده و نکات مخصوص به خودش نیست. بدیهی است که تاریخ همواره از درس و پند سرشار بوده است؛ چه در قله‌های بلندش، و چه در پرتگاههای عمیقش.

من در این رساله‌ی مختصر، برخی از این دروس را که یقیناً تمام درس‌های به دست آمده از این فاجعه نیست اما در این موارد بیشتر ذهن من را به خود معطوف داشته بود به رشته‌ی تحریر در آوردم و این در حالی بود که شخصاً هر روز از طریق روزنامه‌ها و رسانه‌های دیگر، ابعاد این فاجعه را زیر نظر داشتم.

قطعاً هر یک از این درس‌ها پاسخ به سؤالی است که ذهن هر انسان آگاه از این حادثه را، به خود معطوف می‌دارد. چرا این فاجعه، اینگونه وحشیانه به شکلی باور نکردنی، به وقوع پیوست؟

۱. یکی از دانشجویان بوسنیایی در دانشگاه ام القری سال ۱۴۱۲ هـ.ق. گفت: از زمان عقب نشینی سربازان عثمانی از بالکان تا امروز، این نهمین فاجعه است که تحقق می‌یابد. یکی از حقایق تاریخی که همواره رسانه‌های غربی آن را پنهان نموده‌اند این است که؛ تنها در زمامداری «تیتو» که مدت مدیدی بر یوگسلاوی حکومت نمود حدود ۷۵۰ هزار مسلمان کشته شدند و «تیتو» خودش یهودی بود.

۲. مورخین نقل می‌کنند که در زمان هجوم مغول‌ها بر بغداد رودخانه‌ی این شهر مدت چهل روز رنگش از خون مسلمانان قرمز بود.

۳. آتش بسی بود بین صلاح الدین و صلیبی‌ها که آن‌ها آتش بس را شکسته و غافلگیرانه بر مسلمانان حمله‌ور شدند. مسلمانان به مسجد پناه بردند آنها نیز در تعقیب‌شان وارد مسجد شدند در حالی که مسلمانان دست خالی بودند صلیبی‌ها تا آنجا که توانستند از دم تیغ گذرانند و چنانچه منابع تاریخی‌شان نقل می‌کند اسب‌هایشان تا زانو در خون مسلمانان، داخل مسجد فرو رفته بود.

۴. زمان عبور مسلمانان از هند به پاکستان ۹ میلیون مسلمان به شهادت رسید آن هم بعد از تضمین امنیت از طرف هند در سال ۱۹۴۷ م.

چرا موضع گیری غرب وقت کشی و فرصت دادن به دشمن بود طوری که روح خیر و عاطفه‌ی انسانی در آن وجود نداشت؟

راه نجات برای امت اسلامی از ذلتی که در آن به سر می برد چیست؟

در این نبرد وحشیانه دایر بین اسلام و غرب، آینده از آن کیست؟

آیا آینده از آن اروپای ددمنش و وحشی، چنانچه در این فاجعه چهره‌اش نمایان شد می باشد، یا از آن اسلام؟

البته لازم به یادآوری است که در پاسخ به سؤالات فوق، موضوع گذرا مورد بحث قرار گرفته است.

«اللهم لا حول و لا قوه الا بك، انت ناصر المستضعفين و مغیث المستصرخين، بك فی كل مكان علی الارض،

لا یعجزك تجبر المتجبرین و لا کید الكائدين، و انت الذی تقول للشیء کن فیکون، اللهم اهم هذه الامه ان تعود

الیك، و من علیها بنصرک الذین وعدت، انت جبار السموات و الارض و انت ارحم الراحمین».

محمد قطب رحمته الله

شدت فاجعه

کلمات عاجز از توصیف می‌باشند: زبان هر زبانی باشد، جز الفاظی که با آن اشیاء، وقایع و رویدادها را می‌توان توصیف نمود چیزی دیگر ندارد و در دامنه این الفاظ محدود است که چیزهای کم و زیاد، خشن و نرم و عادی و غیرعادی در می‌آیند.

حتی هنگامی که جهت وصف دقیق کمیت یا نوعیت، کلماتی اضافه می‌شوند باز هم ناگزیر چاره‌ای جز از در آمدن در دایره‌ی محدود الفاظ نیست.

باید توجه داشت که در نرسیدن صورت کامل و دقیق، به وسیله الفاظ در ذهن، یک مانع اساسی دیگر هم وجود دارد و آن اینکه در فهم معانی کلمات، تجربیات خاص خواننده یا شنونده نقش مهمی را دارند و این تجربیات تفاوتی ندارد چه به صورت مشارکت ذاتی در قضیه باشد یا مشارکت به وسیله مشاهده‌ی عینی.

بنده شخصاً زیاد به این مشکل دچار شدم، برخی از جوانان سؤال می‌کردند: آیا اخباری که از شکنجه‌های زندان نظامی^۱ نقل می‌کنند صحت دارد؟ من جواب می‌دادم: خیر، بلکه واقعیت به مراتب عمیق‌تر از آن است که با الفاظ بیان شود. آنها تعجب می‌کردند! چگونه؟ در جواب می‌گفتم: شما که تا بحال سوز زخم شلاق را بر پشت خود احساس نکردید و نه هم شاهد انسانی بودید که جلوی چشمانتان زیر شلاق‌ها ناله سر دهد. اگر از انسانی که با ضربات شلاق شکنجه شده است برایت تعریف کنم، چگونه ممکن است صورت واقعی قضیه را درک کنید؟

اگر بگویم صد ضربه شلاق بر پشت فلانی زدند، چه فکر می‌کنید؟

اگر بگویم یک ساعت کامل داشتند وی را می‌زدند، و هر شکنجه‌گری که خسته می‌شد دیگری شلاق را بدست می‌گرفت، الان چه فکر می‌کنید؟

اگر بگویم چنان وی را زدند که بیهوش شد سپس با تزریق دارو به هوشش آوردند و دوباره از نصف شب تا سحر وی را زیر شلاق گرفتند و چندین شب این عمل تکرار می‌شد، اکنون چه می‌پندارید؟

آیا تا زمانی که سوزش یک ضربه شلاق را نچشیده باشید و یا حداقل ناله و فریاد انسانی که جلوی چشمانتان درد شکنجه و ضربات شلاق را می‌چشد ندیده باشید، امکان دارد با توصیفی که بیان شد تصویری از حقیقت برایتان نمایان شود؟

۱. منظور زندان‌های جمال عبدالناصر است که مولف شخصاً مدت‌ها در آن‌ها به سر برده است.

و تازه این یک نوع از انواع متعدد شکنجه است که در زندانهای ستمگران دنیا اعمال می شود و با وجود این نیز کسی که تجربه شخصی یا مشاهده عینی نداشته باشد صرفاً با وصف و توضیح هر چند هم که دقیق باشد، حقیقتش قابل درک نیست.

کلمات عاجز از وصفند:

با چه عنوانی تعبیر شود؟ وحشی گری، جنایت، فاجعه آنچه با توصیف نمی شود بیان کرد.

مگر کلمات تا چه حد می تواند واقعیت را روشن کنند؟

بهرتر است توصیف این حادثه را از زبان «سفارتز» عضو حزب دمکراتیک مسیحی حاکم در آلمان، و عضو پارلمان

آلمان که برخی از جنایات صربها را در بوسنی تحت عنوان «آنچه با چشم سرم دیدم» روایت می کند، بشنویم:

* کودکی را دیدم که سه سال بیش نداشت، گوش هایش قطع شده بود و بینی اش بریده.

* عکس هایی از زنان باردار دیدم، که شکم هایشان پاره شده بود و جنین هایشان مثله.

* عکس هایی از جوانان و پیرمردان را دیدم که کاملاً ذبح شده بودند.

* زنانی را دیدم که حرمت شان هتک شده بود و چند هفته بیش به وضع حمل شان نمانده بود.

* عکس های کسانی را دیدم که از دم گلوله های صربها نجات یافته بودند اما سرمای شدید آنها را از پای

در آورده بود.

* صحنه هایی را دیدم که تا بحال بر صفحه های هیچ تلویزیونی نه در غرب و نه در شرق ندیده ام.

* آنچه را دیدم هرگز فراموش نخواهم نمود.^۱

صحنه ی ذیل را که در زمان خودش تمام روزنامه ها آن را نقل کردند ملاحظه نمایید:

«صرب های وحشی طفل شیرخواری را گرفتند، جلوی چشم پدر و مادرش آن را روی آتش گذاشتند تا کباب

شود. سپس بدن کباب شده اش را تکه تکه کردند و پدرش را با تهدید گلوله مجبور کردند تا از گوشت جگر

گوشه اش بخورد و در پایان پدرش را با شلیک گلوله ای به شهادت رساندند.»

اگر رقم کشته ها، مجروحین، معلولین و زنانی که توسط صرب های وحشی ربوده شدند که مجموعاً به ده ها و

صدها هزار می رسند بیان شود، آیا تصویری هر چند کوچک از عمق فاجعه و بربریت صرب های وحشی در ذهن

بوجود می آید؟

۱. به نقل از نشریه «منظمة البر الدوليه» اداره الدراسات و الاعلام ۱۶/۷/۱۴۱۳ ه.ق.



فاجعه چگونه بوجود آمد؟

در مورد حقد و کینه صلیبی و توحش آن، در این بخش به توضیح نمی‌پردازیم؛ زیرا در جای دیگر از این کتاب بحثی را به آن اختصاص داده‌ایم. در این بخش به بررسی جنبه‌ی دیگر فاجعه که مربوط به موضع‌گیری امت اسلامی است می‌پردازیم.

نخست اینکه آیا واقعاً خداوند ﷻ این امت را فرستاد تا نهایتاً به این ذلتی که اکنون با آن روبرو است دچار شود؟ راهزنان و خونریزان از هر طرف بر وی حمله ور شوند و او هیچ واکنشی از خود نشان ندهد؟

نمی‌گوییم: جهت ادب متجاوزین، باید درسی به آن‌ها داد که تا ابد فراموش نکنند اما آیا نباید جهت جلوگیری از تجاوز و حمایت از خون، مال، ناموس و حرمت که به این شکل و قیحانه هتک می‌شوند حرکتی نمود؟

آیا خداوند ﷻ این امت را از عدم درآورد تا هر روز شاهد خوردن سیلی بر این گونه و آن گونه باشد؟ فجایع بوسنی، کشمیر، سریلانکا، تاجیکستان، برمه، تخریب مسجد بامبری، بیرون راندن مسلمانان فلسطین از وطن-شان و... و امت هم‌چنان در سکوت مرگبار!!!

آیا واقعاً این است امت اسلامی؟

آیا این همان امتی است که خداوند ﷻ در موردش می‌فرماید:

﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ﴾^۱

«شما (ای پیروان محمد) بهترین امتی هستید که به سود انسان‌ها آفریده شده‌اید (مادام که) امر به معروف و نهی از منکر می‌نمایید و به خدا ایمان دارید».

آیا این همان امت است که خداوند ﷻ در موردش می‌فرماید:

﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا﴾^۲

«و بی‌گمان شما را امتی میانه رو کرده ایم، تا گواهانی بر مردم باشید و پیغمبر بر شما گواه باشد»

آیا این همان امت است که وعده الهی را این‌گونه دریافت نمود:

﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لِيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلِيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا﴾^۳

۱. آل عمران: ۱۱۰.

۲. بقره: ۱۴۳.

۳. نور: ۵۵.

«خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته انجام داده‌اند وعده می‌دهد که آنان را قطعا جایگزین (پیشینیان و وارث فرماندهی و حکومت ایشان) در زمین خواهد کرد (تا آن را پس از ظلم ظالمان در پرتو عدل و داد خود آباد گردانند) همان گونه که پیشینیان (دادگر و مؤمن ملت‌های گذشته) را جایگزین (طاغیان و باغیان ستمگر) قبل از خود (در ادوار و اعصار دور و دراز تاریخ) کرده است. همچنین آئین ایشان را (که اسلام است) برای آنان می‌پسندد حتماً (در زمین) پا برجا و برقرار خواهد ساخت و نیز خوف و هراس آنان را به امنیت و آرامش مبدل می‌سازد. (آنچنان که بدون دغدغه و دلهره از دیگران، تنها) مرا می‌پرستند و چیزی را انبازم نمی‌گردانند».

چقدر صورت و حقیقت با هم فاصله دارند... و چقدر واقعیت با فرضیه تفاوت دارد. خداوند متعال این امت را از بین تمام امت‌ها جهت انجام وظیفه مهمی برگزید تا اینکه رسولش، خاتم النبیین را از جمع آن‌ها برگزیند و سپس آن‌ها رسالت پیامبر را به عهده گیرند:

﴿لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ﴾^۱

«یقیناً خداوند بر مومنان منت نهاد و تفضل کرد بدانگاه که در میان‌شان پیغمبری از جنس خودشان برانگیخت (پیغمبری که) بر آنان آیات او را می‌خواند و ایشان را (از عقاید نادرست و اخلاق زشت) پاکیزه می‌داشت و بدیشان کتاب و فرزاندگی (یعنی اسرار سنت و احکام شریعت) می‌آموخت و آنان پیش از آن در گمراهی آشکاری (غوطه‌ور) بودند».

این امت را برگزید تا چراغی روشن فرا راه بشریت باشد و بشریت توسط آن به اذن الله از تاریکی به سوی نور رهنمون گردد.

این امت را برگزید تا طلایه‌دار انسانیت بوده و حقایق عمیق هستی و شیوه‌ی زندگی صحیح را به آن یاد دهد و به آن خاطر نشان سازد که بجز الله برحق هیچ معبودی در این کائنات سزاوار پرستش نمی‌باشد. تا باشد که انسانیت با این درس مهم، از عبادت خدایان دروغین که پیکره‌ی انسانی را به اضمحلال کشیده و زندگی را بر آن تنگ کرده است رهایی یابد و با این درس به وی پاسخ صحیح سؤالات برآمده از فطرت را که انسان آگاهانه یا غیر آگاهانه با آن‌ها دچار می‌شود نشان دهد. به طور طبیعی این سؤالات ذهن هر انسانی را به خود مشغول می‌دارد که از کجا آمده است؟ به کجا می‌رود؟ چگونه؟ و چرا؟ بعد از مرگ سرنوشتش چیست؟ و چگونه باید در این دنیا

ادامه حیات دهد؟ وظیفه این امت است تا با الهام گرفتن از فرامین ربّش انسانیت را در پاسخ به این سؤالات اینگونه راهنمایی کند: از جانب الله آمده ایم، او خالق ماست که ما را بر این شکل بی نظیر آفریده است. بعد از مرگ دوباره به سوی او برمی گردیم تا ما را بر اعمالی که در این دنیا انجام داده ایم محاسبه نماید:

﴿لِيَجْزِيَ الَّذِينَ أَسَاءُوا بِمَا عَمِلُوا وَيَجْزِيَ الَّذِينَ أَحْسَنُوا بِالْحُسْنَى﴾^۱

«سرانجام خداوند بدکاران را در برابر کارهایی که می کنند کیفر می دهد و نیکوکاران را در برابر کارهایی که می کنند به بهترین وجه پاداش عطا می فرماید».

آمده ایم در این دنیا تا خدا را به یگانگی پرستش نماییم:

﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾^۲

«من جن ها و انسان ها را جز برای پرستش خود نیافریده ام».

پرستش خداوند به یگانگی، زمانی تحقق می یابد که به وحدانیت خالص وی اعتقاد داشته و تمام انواع عبادت را برای او انجام دهیم. شریعت او را در زندگی خویش حاکم نموده و به مقتضای منهج الهی به آبادانی زمین پردازیم. خداوند ﷻ این امت را برگزید تا نمونه ی واقعی و الگویی عملی از یک برنامه صحیح باشد. برنامه ای که خداوند آن را جهت اصلاح بشریت در زمین و اقامه عدالت توسط انسان ها نازل فرموده است. برنامه ای که تطبیق دین در آن بعد از کمالش و صورت نعمت ربانی در آن بعد از اتمامش، نمایان می شود.

﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾^۳

«امروز (احکام) دین شما را برایتان کامل کردم و (با عزت بخشیدن به شما و استوار داشتن گام هایتان) نعمت خود را بر شما تکمیل نمودم و اسلام را به عنوان آئین خداپسند برای شما برگزیدم».

خداوند ﷻ این امت را برگزید تا از خلال سلوک عملی خویش، چگونه اندیشیدن درست را و زندگی ایده آل را، به بشریت بیاموزد و به وی یاد دهد که امور سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و صلح و جنگ اش را چگونه بچرخاند؟ در روی زمین جهت بهره مند شدن از رزق الهی چگونه حرکت نماید؟ عواطفش را چگونه جهت دهد؟ و غیره...

۱. نجم ۳۱.

۲. الذاریات ۵۶.

۳. مائده ۳.

خداوند متعال در عین حالی که این امت را برای انجام این وظایف مهم انتخاب نموده است، کلید رمزی را که به وی در زمین قدرت می دهد و او را در انجام رسالت نیرومند می گرداند به او سپرده است. این کلید جز کتاب الله و سنت رسول الله ﷺ چیزی دیگر نیست.

﴿ تَرَكْتُ فِيكُمْ مَا إِن تَمَسَّكُمْ بِهِ مِنْ بَعْدِي لَنْ تَضِلُّوا أَبَدًا: كِتَابِ اللَّهِ وَسُنَّتِي ﴾^۱

«در بین شما دو چیز به جای گذاشته‌ام که اگر به آن چنگ زنید هرگز بعد از من گمراه نمی شوید: کتاب الله (قرآن) و سنتم را».

کتاب الله و سنت که شارح و مبین مقاصد آن است. این دو آن رازی هستند که تمام قدرت و هستی این امت، موفقیت و رستگاری اش در دنیا و آخرت، در آن نهفته است.

این نکته نسبت به مسلمانان نخستین صحابه‌ی رسول ﷺ کاملاً روشن بود و هیچ شکی در آن وجود نداشت که آن‌ها دقیقاً می دانستند که قبل از نزول این کتاب هیچ عددی در دنیا به حساب نمی آمدند. امتی بودند در حاشیه زندگی و حاشیه‌ی تاریخ و اصلاً اطلاق کلمه امت بر آن‌ها نادرست بود؛ زیرا مجموعه‌ای از طوایف متخاصم در گیر و دار جنگ با یکدیگر بودند که علی‌رغم وحدت زبان، وحدت خاک و وحدت عادات و معتقدات نتوانسته بودند به شکل یک امت در آیند.

اما آنگاه که به کتاب الهی ایمان آوردند، نه اینکه به شکل یک امت در آمدند بلکه بهترین امت گردیدند و مصداق این آیه قرار گرفتند:

﴿ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ ﴾

«بهترین امتی که برای مردم خلق شده است».

آنها بر منهج کتاب الله به حرکت درآمدند و زمین گسترده‌اش را بر آن‌ها گشود و بدین طریق آفاق را در نور دیدند... زمین مادی با دشت و دمن، کوه و دریا، تنها هدفی نبود که در برابر این امت فتح گردید، بلکه مهم‌تر از همه، قلبهای زمینیان بود که جهت دریافت هدایت الهی گشوده شد و کلمه‌ی توحید «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» در قلوبشان رسوخ نموده و به این طریق آن‌ها زیر چتر الهی که خداوند ﷻ بندگان مشتاق و علاقمند به عبادت خویش را، از سایه‌ی آن بهره‌مند می گرداند درآمدند.

بدون تردید، بزرگترین و باارزشتترین هدیه‌ای که این امت به بشریت تقدیم نمود دین است دین توحید، و مهمترین موفقیتی که نصیب این امت گردید نشر این دین در زمین است، تا باشد که انسانها به اذن الله از تاریکیها به طرف نور رهنمودن گردند.

﴿ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيرًا مِمَّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْكِتَابِ وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ * يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَيُخْرِجُهُم مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴾^۱

«از سوی خدا نوری (که پیغمبر است و بینش‌ها را روشنی می‌بخشد) و کتاب روشنگری (که قرآن است و هدایت بخش مردمان است) به پیش شما آمده است. خداوند با آن (کتاب) کسانی را به راه‌های امن و امان (از ترس و هراس دنیا و آخرت) هدایت می‌کند که جوای خشنودی او باشند. و با مشیت و فرمان خود، آنان را از تاریکی‌های (کفر و جهل) بیرون می‌آورد و به سوی نور (ایمان و علم) می‌برد و ایشان به راه راست رهنمود می‌شوند». از طرفی زمین با کوه و دشتش و دل‌های زمینیان نیز تنها قلمرو فتح شده‌ی این کتاب، برای امتی که به آن ایمان آورده بودند نبود. بلکه با این کتاب کرانه‌هایی تازه و نوین برای بشریت نیز گشوده شد.

افق‌هایی جدید در سیستم حکومتی پدید آمد که نمونه‌های آن در خلافت راشد، خلافت بی‌نظیر، در تاریخ نمایان گردید.

افق‌هایی جدید در زندگی اقتصادی گشوده شد که نمونه‌اش در همبستگی و تلاش‌های متقابل این امت بروز نمود. بگونه‌ای که قدرتمندان هزینه‌های ضعیفان را بر عهده می‌گرفتند و بیت‌المال در جستجوی نیازمندان بود تا آن‌ها را از مساعدت‌های دولت بهره‌مند گرداند.

افق‌هایی جدید در روابط اجتماعی پدید آمد که نمونه‌اش را در اخوت اسلامی که اجزای این امت را به یکدیگر پیوند داد و در کانون خانواده که جامعه اسلامی بر آن استوار است می‌توان مشاهده نمود. و همین‌طور احترام متقابلی که افراد این امت نسبت به یکدیگر قائل‌ند و وظایفی که هر فرد باید قبل از تقاضای حقوق خویش بدان‌ها پایبند باشد، و اجتناب از ظلم، و اینکه هر فرد برای خویش آنچه را بپسندد که برای برادر مسلمانش می‌پسندد، مظاهری است از این روابط اجتماعی که روزه‌هایش بر این امت گشوده شد.

افق‌هایی جدید در فکر و اندیشه به وجود آمد که در پی آن سرمایه‌ی بی‌نظیر فقهی و مناهج تازه‌ی علمی که سبب رشد علمی در جهان گردید ظهور نمود.

افق هایی جدید در فرهنگ و تمدن و فن و هنر باز شد. تمدنی که تمام ابعاد وجود انسان را در بر می گیرد، اعم از عقل و وجدان، جسم و روح، عبادت و عمل و دنیا و آخرت.

تمدن مزبور تمام این موارد را با نظم و ترکیبی مناسب که در آن هیچ تنشی بین دین و علم، دین و اندیشه، دین و زندگی، ایمان به غیب و ایمان به جهان شهود، وجود ندارد احاطه نمود.

اینجا بود که امت با این ذخیره ی مهم از دستاوردهای کتاب الله، توانست تمام اسباب تمکین در روی زمین را، اعم از توانایی های مادی و معنوی بدست آورده و وعده ی الهی را برای خویش در زمین جامه ی عمل بپوشاند.

﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لِيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَ لِيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا﴾^۱

«خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده اند و کارهای شایسته انجام داده اند، وعده می دهد که آنان را قطعاً جایگزین (پیشینیان و وارث فرماندهی و حکومت ایشان) در زمین خواهد کرد (تا آنان را پس از ظلم ظالمان، در پرتو عدل و داد خود آباد گردانند) همانگونه که پیشینیان (دادگر و مؤمن ملت های گذشته) را جایگزین (طاغیان و یاغیان ستمگر) قبل از خود (در ادوار و اعصار دور و دراز تاریخ) کرده است. همچنین آیین ایشان (که اسلام است) را برای آنان می پسندد و حتما (در زمین) پابرجا و برقرار خواهد ساخت. و نیز خوف و هراس آنان را به امنیت و آرامش مبدل می سازد. (آنچنان که بدون دغدغه و هراسی از دیگران تنها) مرا می پرستند و چیزی را انبازم نمی گردانند».

و یقیناً در آخرت نیز وعده ی الهی برای مؤمنین تحقق خواهد یافت.

﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ * جَزَاؤُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ

خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ لِمَنْ حَبِيَ رَبَّهُ﴾^۲

«بی گمان کسانی که مؤمن اند و کارهای شایسته و بایسته می کنند، آنان مسلماً خوب ترین انسان ها هستند پاداش آنان در پیشگاه پروردگارشان باغ های بهشتی است که که برای آنان ماندگار است و رودبارها در زیر (کاخ ها و درخت های) آن روان است. جاودانه برای همیشه در آن جا خواهند ماند. خدا از ایشان راضی و ایشان هم از خدا خوشنودند. این (همه نعمت و خوشی) از آن کسی خواهد بود که از پروردگار خویش بهراسد».

۱. نور ۵۵.

۲. بینه ۷-۸.

اکنون ملاحظه نمایید این امت در مدت چند قرنی که در زمین سیطره داشت با دین و کتابش چگونه عمل می نمود؟ چقدر مورد لطف الله قرار گرفت که در طول تاریخ هیچ امتی دارای چنین سعادت نباشد؟ اکنون این امت در چه وضعیتی است؟ آیا به آن شرطی که خداوند ﷻ در مقابلش خلافت، قدرت و امنیت را وعده داده است، وفا نمود؟ «**آمِنُوا وَعَمَلُوا الصَّالِحَاتِ**»، «**یعبدوننی و لایشرکون بی شیئاً**» یا اینکه طفره رفته است و سهل انگاری نموده است و راه راست را با کوره راهایی که به هیچ وجه مورد تایید خدا نیست عوض نموده است؟

وقتی که امت به این طرز نادرست شانه خالی کرد، بدیهی است که نتیجه چه خواهد بود؟

﴿**إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ**﴾^۱

«خداوند حال و وضع هیچ قوم و ملتی را تغییر نمی دهد (و ایشان را از بدبختی به خوشبختی، از نادانی به دانایی، از ذلت به عزت، از نوکری به سروری و... و بالعکس نمی کشاند) مگر اینکه آنان خود احوال خود را تغییر دهند».

﴿**ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نِعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَى قَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ**﴾^۲

«این بدان خاطر است که خداوند هیچ نعمتی را که به گروهی داده است تغییر نمی دهد مگر اینکه آنان حال خود را تغییر دهند (و دیگر شایستگی نعمت خدا را نداشته باشند و بلکه سزاوار نقت گردند)».

به تدریج چنانچه دلها دستخوش تحول گردید، سیر نزولی نعمت های الهی نیز به صورت مستمر آغاز گردید. معمولاً کسانی که از سنت الهی در برخورد با امت مسلمان غافلند فروپاشی این امت را به عوامل ظاهری مانند جهل، عقب ماندگی، ضعف نظامی، علمی، اقتصادی، سیاسی و فکری منوط می دانند.

اگرچه نکات فوق را نمی توان نادیده گرفت اما به عنوان عامل اصلی نیز نمی توان آن ها را پذیرفت بلکه عامل اصلی انحراف از مسیر الهی و ضعف تدریجی در تمسک به کتاب و سنت است که منبع قدرت، تمکین و خلافت می باشند و ضعف های موجود پیامدهایی است که از عامل اصلی نشأت گرفته است.

باید اذعان داشت که خداوند متعال این امت را خلق نمود، تا در ردیف امت های جاهلی دیگر قرار گرفته و بر توده آن ها افزوده شود، و اگر خداوند متعال از آفرینش این امت چنین اراده ای می داشت ناگزیر همان سنتی را که در امت های دیگر اجرا می نماید در این امت نیز به اجرا در می آورد.

﴿**فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمُ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ**﴾^۳

۱. رعد. ۱۱.

۲. انفال. ۵۳.

۳. انعام. ۴۴.

«هنگامی که آنان فراموش کردند آنچه را که بدان متذکر و متعذ شده بودند (و آزمون ناداری و بیماری کارگر نیفتاد، آزمون دیگری جهت بیداری شان بکار بردیم و) درهای همه چیز (از نعمت‌ها) را به رویشان گشودیم».

﴿مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا نُوفَّ إِلَيْهِمْ أَعْمَالَهُمْ فِيهَا وَهُمْ فِيهَا لَا يُبْخَسُونَ﴾^۱

«کسانی که (تنها) خواستار زندگی دنیا و زینت آن باشند (و جزء خوردن و نوشیدن و اموال و اولاد را طالب ننموده و چشم داشتی به آخرت نداشته باشند. برابر سنت موجود در پیکره هستی پاداش دسترنج و) اعمال‌شان را در این جهان بدون هیچگونه کم و کاستی به تمام و کمال می‌دهیم».

سنت خداوند در امت‌های گذشته چنین بوده است که آن‌ها به آن میزانی که دنبال دنیا بودند و اسباب بدست آوردن آن را فراهم می‌کردند و در راه آن از خود جدیت نشان می‌دادند، خداوند ﷻ نیز در دنیا به همان اندازه اعمال‌شان را رونق داده است و آن‌ها را به اسبابی که برگزیده بودند سپرده و اسباب ظاهری را سبب فتنه‌شان قرار می‌داده است. به گونه‌ای که آن‌ها اسباب ظاهری را عوامل مؤثر در بروز نتایج دانسته و از این طریق به گمراهی مبتلا می‌شدند تا اینکه ناگهان به سرنوشتی که در واقع سنت الهی است در دنیا یا آخرت و یا در هر دو، دچار می‌گردیدند.

﴿فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّى إِذَا فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا أَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً فَإِذَا هُمْ مُبْلِسُونَ﴾ *

﴿فَقُطِعَ دَابِرُ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾^۲

«هنگامی که آنان فراموش کردند آنچه را که بدان متذکر و متعذ شده بودند درهای همه چیز (از نعمت‌ها) را به رویشان گشودیم تا آنگاه که (کاملاً در فراخی نعمت غوطه‌ور شدند و) بدآنچه بدیشان داده شد شاد و مسرور گشتند، ما به ناگاه ایشان را بگرفتیم (و به عذاب خود مبتلا کردیم) و آنان مأیوس و متحیر ماندند. بدین ترتیب نسل ستمکاران ریشه کن شد، و ستایش تنها پروردگار جهانیان را سزا است».

﴿مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا نُوفَّ إِلَيْهِمْ أَعْمَالَهُمْ فِيهَا وَهُمْ فِيهَا لَا يُبْخَسُونَ﴾ * أُولَئِكَ الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي

الْآخِرَةِ إِلَّا النَّارُ وَحَبِطَ مَا صَنَعُوا فِيهَا وَبَاطِلٌ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾^۳

۱- هود ۱۵.

۲- انعام ۴۴-۴۵.

۳- هود ۱۵-۱۶.

«کسانی که (تنها) خواستار زندگی دنیا و زینت آن باشند، اعمالشان رادر این جهان بدون هیچگونه کم و کاستی به تمام و کمال می‌دهیم. آنان کسانی‌اند که در آخرت به جز آتش دوزخ بهره و سهمی ندارند و آنچه در دنیا انجام می‌دهند ضایع و هدر می‌رود و کارهایشان پوچ و بی سود می‌گردد».

اما آن امتی که خداوند ﷺ آن را فرستاد تا «خَيْرُ أُمَّةٍ» بوده و بر بشریت شاهد و گواه باشد و انسان‌ها توسط آن به اذن الله از تاریکی‌ها به نور رهنمون شوند، یقیناً چنین امتی در بارگاه الهی دارای عظمت و مقام دیگری است که راه رسیدن به آن مقام را خداوند متعال در کتاب و سنت رسولش به وی تعلیم داده است. خداوند متعال شاه کلید اصلی را جهت گشودن این مشکل و رسیدن به اوج عظمتی که شایسته‌ی این امت است، ایمان و عمل صالح معرفی نموده است «**امنوا و عملوا الصالحات**» و «**بعبدونی و لا یشركون بی شیئاً**» یقیناً این فرامین عوامل مؤثر و اسبابی هستند که به قدرت، امنیت و خلافت در زمین منتهی می‌شوند.

البته کسانی که در بهره‌گیری از اسباب و اعتماد بر آن‌ها متأثر از غرب هستند مسلماً این نکته را نمی‌پذیرند و با تعجب و شاید هم با تمسخر چنین بگویند: مگر ممکن است ایمان به تنهایی بدون استفاده از اسباب، منجر به قدرت و خلافت در زمین شود؟

مگر ایمان در برابر توان مادی، پیشرفت علمی و تکنولوژی و سلاح‌های کشتار جمعی، چه توانی دارد؟ اینجاست که یک درس خیلی مهم را باید حتماً مورد توجه قرار دهیم تا در عملکرد خویش از وی بهره‌گیریم و آن این است که از زمانی که فرقه‌ی مرجئه عمل را از مفهوم ایمان جدا کردند و گفتند:

«**ایمان یعنی تصدیق و اقرار. و عمل در مفهوم ایمان هیچ جایگاهی ندارد**» خطرناکترین شکاف در زندگی امت ایجاد گردید و این پندار نادرست که ایمان بدون عمل می‌تواند تحقق یابد، در اذهان تعداد بیشماری جای گرفت. اما نسل‌هایی که بر حقیقت دین آگاهی داشتند و آن را در زندگی واقعی خویش پیاده کردند، آن‌ها کاملاً اذعان داشتند که «**لااله الاالله و محمد رسول الله**» یعنی عقیده، شریعت و روش زندگی کامل^۱ و باور داشتند که «**لااله الاالله**» حامل فرامین گسترده‌ای است که تمام جوانب زندگی را بدون هیچ‌گونه کم و کاستی در بر می‌گیرد.

«**لااله الاالله**» زمانی زمینه‌ی تحقق‌اش در دنیا قطعی می‌شود که تمام فرامین‌اش در جهان واقع، پیاده شود و هرگاه در عالم واقع، در موردی از فرامین‌اش اهمال شود به همان میزان از فراگیری «**لااله الاالله**» کاسته می‌شود. و به این طریق نهایتاً روزی فرا می‌رسد که این کلمه خالی از تمام مقتضیات و فرامین‌اش گردد و جز الفاظی که تنها بر

۱. برای توضیح بیشتر به کتاب «لااله الاالله عقیده و شریعة و منهاج حیاة» مراجعه شود. اثر مولف.

زبان جاری می شود و یا بر زبان جاری می شود و با قلب نیز تایید می شود و بس، چیزی دیگر از آن باقی نماند و در پی آن امت به روزگاری دچار می شود که اکنون شاهد آن هستیم.

این بود حکایت «لااله الاالله».

اما حکایت اسباب ظاهری. نخست اینکه آیا ضعف، عقب ماندگی، جمود و غیره در رکود امت در این عصر نقشی نداشتند؟ آیا واقعاً می شود اثرات اسباب ظاهری را کاملاً نادیده گرفت؟

هیچ شکی نیست که اسباب ظاهری در رکود این امت نقش داشتند اما سؤال اینجاست؛ مگر بهره گیری از ابزار ظاهری برای پیشرفت و ترقی، خارج از مقتضیات «لااله الاالله» است؟ آیا آمادگی رزمی و نظامی از آن مواردی نیست که امت «لااله الاالله» برای کسب آن موظف شده اند؟

﴿وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهَبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ وَآخِرِينَ مِنْ دُونِهِمْ لَا تَعْلَمُونَهُمُ اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ﴾^۱

«برای (مبارزه) با آنان تا آنجا که می توانید نیروی (مادی و معنوی) و (از جمله) اسب های ورزیده آماده سازید تا بدان (آمادگی و ساز و برگ جنگی) دشمن خدا و دشمن خویش را بترسانید و کسان دیگری جز آن ها را نیز به هراس اندازید که ایشان را نمی شناسید و خدا آنان را می شناسد».

آیا فراگیری علم با تمام رشته هایش از فرایض امت «لااله الاالله» نیست؟

«طلب العلم فریضة علی کل مسلم»^۲.

و آیا جستجو در سطح زمین، جهت کسب رزق و تسخیر انرژی های موجود در زمین و فضا، برای آبادانی زمین از فرامینی نیست که امت «لااله الاالله» مکلف به انجام آن شده اند؟

﴿هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ ذُلُولًا فَأَمْشُوا فِي مَنَاكِبِهَا وَكُلُوا مِنْ رِزْقِهِ وَإِلَيْهِ النُّشُورُ﴾^۳

«او کسی است که زمین را رام شما گردانیده است، در اطراف و جوانب آن راه بروید و از روزی خدا بخورید، زنده شدن دوباره در دست اوست».

﴿وَسَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مِنْهُ﴾^۴

«و آنچه که در آسمان ها و آنچه که در زمین است همه را از ناحیه خود، مسخر شما ساخته است».

۱. انفال ۶۰.

۲. طبرانی در کبیر و اواسط و صغیر و بیهقی در شعب و ابن عدی در کامل.

۳. ملک ۱۵.

۴. جائیه ۱۳.

﴿هُوَ أَنشَأَكُم مِّنَ الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا﴾^۱

«اوست که شما را از زمین آفریده است و آبادانی آن را به شما واگذار نموده است»

مگر دوستی، محبت و اخوت بین مسلمین از مقتضیات «لااله الاالله» نیست؟

پیامبر خدا ﷺ می فرماید:

«لاتباغضوا و لاتحاسدوا و لاتدابروا و كونوا عبادالله اخواناً»^۲.

«بر یکدیگر بغض ننمایید، بر یکدیگر حسادت نکنید، بر یکدیگر پشت نکنید، بندگان خدا و با یکدیگر برادر باشید».

﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ﴾^۳

«فقط مؤمنان برادر یکدیگرند، پس میان برادران خود صلح و صفا برقرار کنید».

آیا اجرای عدالت سیاسی، اقتصادی و اجتماعی از مقتضیات «لااله الاالله» نیست؟

﴿وَ إِذَا حَكَّمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ﴾^۴

«و هنگامی که در میان مردم به داوری نشستید، دادگرانه داوری کنید».

﴿وَ إِذَا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا وَ لَوْ كَانَ ذَا قُرْبَى﴾^۵

«هنگامی که سخنی (در کار داوری یا گواهی و یا راجع به روایت و خبری) گفتید، دادگری کنید هر چند (کسی که سخن به نفع یا به زیان او گفته می شود) خویشاوندان باشد».

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ وَ لَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاَنُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ

وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ﴾^۶

«ای مؤمنان! بر ادای واجبات خدا مواظبت داشته باشید و از روی دادگری گواهی دهید و دشمنی قومی شما را بر آن ندارد که (با ایشان) دادگری نکنید. دادگری کنید که دادگری (به ویژه با دشمنان) به پرهیزگاری نزدیکتر و

۱. هود ۶۱.

۲. صحیح مسلم.

۳. حجرات ۱۰.

۴. نساء ۵۸.

۵. انعام ۱۵۲.

۶. مائده ۸.

کوتاهترین راه به تقوی و بهترین وسیله برای دوری از خشم خدا) است، از خدا بترسید که خدا آگاه از هر آن چیزی است که انجام می دهید».

﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ﴾^۱

«ما پیغمبران خود را همراه با دلایل متقن و معجزات روشن (به میان مردم) روانه کرده ایم و با آنان کتاب هایی (آسانی و قوانین) و موازین (شناسایی حق و عدالت) نازل نمودیم تا مردمان (برابر آن در میان خود) دادگرانه رفتار کنند».

تمام مواردی که بیان شد ضمن اینکه فرامین و خواسته های «**لا اله الا الله**» است، اجرایشان بر این امت الزامی است و هرگز تجملاتی نیست که صرفاً از زیبایی شان سخن گفته شود بلکه تکالیفی است ضروری که امت در رسیدن به قدرت، امنیت و خلافت در زمین، به انجام شان مکلف است و هرگاه امت با تمسک به کتاب خدا و سنت رسول - خدا ﷺ این فرامین را تحقق بخشید، ناگزیر وعده ی الهی بر این امت فرا خواهد رسید و آنچه تاریخ از قدرت و خلافت این امت در روی زمین شاهدش بوده است یک بار دیگر تکرار خواهد شد و این امت تبدیل به قدرتی مورد توجه در روی زمین خواهد گردید.

البته سؤالی باقی است که باید به آن پاسخ داد:

اگر بهره گیری از اسباب ظاهری در هر حال مورد توجه است پس تفاوت بین مؤمنین و غیر مؤمنین در چیست و چرا ما تمام استعدادهایشان را، در استفاده ی هرچه بهتر از اسباب صرف ننماییم و ایمان را یک قضیه ی جانبی قرار ندهیم، «قضیه ای شخصی» که حساب و کتابش مربوط به آخرت است. چنان که اروپا با دین و ایدئولوژی چنین عمل نمود «**من شاء فليؤمن و من شاء فليكفر**»؟

در پاسخ باید گفت: نخست اینکه مؤمن، کسی که به خدا و آخرت ایمان دارد هرگز چنین نمی اندیشد و اگر کسی چنین تصویری داشته باشد شدیداً در اشتباه است و اغلب این ذهنیت را کسانی دارند که بر اثر تهاجم فکری بر قلب و ذهنشان، از دایره ی ایمان خارج شده اند.

بدیهی است که زندگی بشر بدون استفاده از اسباب، به هیچ وجه انجام نمی گیرد زیرا برای انسان ممکن نیست که برای انجام هر امری چون خداوند ﷻ کن فیکون بگوید و اساساً انسان برای رنج و زحمت آفریده شده است. تا رنجی نباشد هیچ چیز در زندگی تحقق نمی یابد.

﴿ يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ ۚ ^۱

«هان! ای انسان تو پیوسته با تلاشی بی امان و رنج فراوان به سوی پروردگار خود رهسپاری، و سرانجام او را ملاقات خواهی کرد (و نتیجه رنج و تلاش خود را خواهی دید)».

﴿ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ ۚ ^۲

«ما آدمی را برای رنج و محنت آفریدیم (نه برای راحت و آسایش)».

این نکته را نباید نادیده گرفت که کفار در دنیا تلاش می کنند و خداوند متعال نیز آن‌ها را «استدراجاً» قدرت و تمکین می دهد و به این طریق هر روز بیشتر در گناه آلوده می شوند، سپس خداوند ﷻ آن‌ها را مقتدرانه در حالی که تمام اسباب ظاهری را در اختیار دارند، گرفتار کرده و تمام امکانات شان را بر سرشان فرو می ریزاند و در آخرت نیز به بدترین سرنوشت دچار می شوند.

﴿ وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُمِّلِي لَهُمْ خَيْرٌ لِّأَنفُسِهِمْ إِنَّمَا نُمِّلِي لَهُمْ لِيَزَادُوا إِثْمًا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ ۚ ^۳

«کافران (و بی دینانی که ایمان را داده و کفر را خریداری کرده اند) گمان نبرند که اگر بدیشان مهلت می دهیم (و وسایل رفاه دنیوی برایشان مهیا می داریم و بر عمرشان می افزاییم) به صلاح آنان است بلکه ما بدیشان فرصت می دهیم تا برگناهان خود بیفزایند (و در آخرت به عذاب شدیدی دچار آیند بی گمان) برای آنان عذاب خوار کننده ای است».

﴿ وَ كَأَيِّنُ مِنْ قَرْيَةٍ أَمَلَيْتُهَا وَ هِيَ ظَالِمَةٌ لِّمَا أَخَذَتْهَا نَمَّ أَخَذَتْهَا وَ إِنِّي الْمَصِيرُ ۚ ^۴

«چه آبادی‌ها و شهرهای بسیاری که با وجود اینکه (مردمان شان) ستمگر بوده اند ما بدیشان مهلت داده ایم. بعدها ایشان را به عذاب گرفتار نموده ایم و برگشت (همگان در روز قیامت به سوی خداوند و تمام خطوط منتهی) به من است (که خالق جهانم همانگونه که آغاز از من بوده است)».

اما تلاش مؤمنین در دنیا اینگونه است که اسباب ظاهری را مورد استفاده قرار می دهند و خداوند متعال نیز آن‌ها را مورد توجه قرار می دهد و نهایتاً بر دشمنان خویش یعنی کفار، هرچند از نظر عدد و ابزار آمادگی چند برابر مؤمنین باشند، به اذن خدا پیروز می شوند و خداوند متعال تمکین در زمین را، تمکین مورد پسند خودش را به آن‌ها

۱. انشقاق ۶.

۲. بلد ۴.

۳. آل عمران ۱۷۸.

۴. الحج ۴۸.

ارزانی می‌دارد و در تمام زمینه‌ها در زندگی‌شان برکت عنایت می‌دارد و آن‌ها را به آرامشی می‌رساند که کفار هرگز چنین لذتی را نچشیده‌اند.

﴿قَدْ كَانَ لَكُمْ آيَةٌ فِي فِئَتَيْنِ التَّائِمَاتِ فَأَذَّتُنَّ الْأُولَى فَأَخْرَبَتْنَاهُ اللَّهُ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ ۚ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِّأُولِي الْأَبْصَارِ ۝۱﴾

«در دو دسته‌ای که (در میان جنگ بدر باهم روبرو شدند، نشانه‌ای (درس عبرتی) برای شما است. دسته‌ای در راه خدا می‌جنگد (و برای اعلاى فرمان خدا و انتشار دین حق می‌رزمند) و دسته‌ای دیگر کافر بوده و مؤمنان را (به خواست خدا) با خشم خویش دو برابر (تعداد واقعی) خود می‌دیدند (و بدین سبب ترس و هراس بر آنان چیره شد و گریختند) و خداوند ﷻ هر کس را بخواهد با یاری خود تائید می‌کند (و پیروزی را نصیب او می‌گرداند) بی‌گمان در این امر عبرتی برای صاحبان چشم (بینا و بینش راستین) است.»

﴿وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ ۝۲﴾

«اگر مردمان این شهرها و آبادی‌ها (به خدا و انبیاء) ایمان می‌آوردند (و از کفر و معاصی) پرهیز می‌کردند (درهای خیرات و) برکات آسمان و زمین را بر روی آنان می‌گشودیم.»

﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ ۝۳﴾

«آن کسانی که ایمان آوردند و دل‌هایشان با یاد خدا سکون و آرامش پیدا می‌کند. هان دل‌ها تنها با یاد خدا آرام می‌گیرند.»

با این توضیح، سنت الهی به دو شکل تحقق می‌یابد و در هر دو صورت بهره‌گیری از اسباب ظاهری مورد توجه است. زمانی که امت در نتیجه‌ی تمسک به کتاب و سنت و در تدبر قرآن با قلبی باز، به سنت الهی مربوط به خودش پی برد، خداوند متعال قدرت مورد رضای خویش را به وی عنایت فرمود و اقتدارش را برای همه نمایان گردانید و برکاتش را از هر طرف به سوی وی سرازیر نمود، زندگی‌اش را از آرامش و اطمینان سرشار گردانید و او را طلایه‌دار بشریت کرد و انسانیت با وجودی که دین خدا را نپذیرفت از وی علم و هدایت آموخت. به عنوان مثال اروپا با وصف اینکه از پذیرفتن اسلام سر باز زد و شدیداً به مقابله‌ی آن پرداخت اما اصول نهضت و تمدنش را از علوم و یافته‌های مسلمین فراگرفت.

۱. آل عمران ۱۳.

۲. اعراف ۹۶.

۳. رعد ۲۸.

اما امت اسلامی زمانی که فرامین «لا اله الا الله» را یکی بعد از دیگری از دست داد و در نتیجه‌ی عدم تمسک به کتاب و سنت و عدم تدبر در قرآن، درک و فهمش از «لا اله الا الله» ضعیف گردید به نتیجه‌ی حتمی که رکود و فروپاشی باشد دچار گردید؛ زیرا سنت الهی چنین است و سنت الهی هرگز قابل تغییر نبوده و با هیچکس مسامحت و چشم‌پوشی ندارد.

﴿فَلَنْ نَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا وَلَنْ نَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَحْوِيلًا﴾^۱

«هرگز دگرگونی و تبدیلی در شیوه‌ی رفتار خدا (در معامله با ملت‌ها) نخواهی یافت و هرگز نخواهی دید که روش خدا تغییر مسیر و جهت دهد».

زمانی که مردم بنا بر اثرات نادرست تصوف خرافی، دنیا را رها کرده و اهمال نمودند، همراه با آن علوم متعلق به زندگی را مانند پزشکی، ستاره‌شناسی، ریاضیات، فیزیک، شیمی و... را نیز رها نمودند. که در پی آن در صنعت و تکنولوژی نیز عقب افتادند و از آنجایی که برتری در فنون نظامی، همواره به پیشرفت علمی و صنعتی وابسته است از فنون نظامی نیز محروم گردیدند.

در نقطه‌ی مقابل، آن هنگام که مسلمانان علوم و صنایع خویش را مورد بی‌مهری قرار دادند و در فنون نظامی عقب افتادند، اروپا از فرصت استفاده کرد و در آنچه از یافته‌های مسلمین آموخته بود به پیشرفت چشمگیر علمی و صنعتی دست یافته و ابزار جدیدی را که برای مسلمانان تازگی داشت در صحنه‌های نظامی مورد استفاده قرار می‌داد.

آری! اروپا جهت اقتدار و تمکین در زمین، از اسباب ظاهری استفاده می‌نمود و برعکس امت مسلمان داشت از اسباب ظاهری جهت اهمال دنیا و فاصله گرفتن از قدرت استفاده می‌کرد و هنگامی که این دو قطب رو در روی یکدیگر قرار گرفتند، نتیجه خود مشخص بود.

حکومت‌های مسیحی به جان دولت عثمانی افتاده بودند و داشتند سرزمین‌های اسلامی را قطعه قطعه جدا می‌کردند اما امت اسلامی سرگرم اوراد و اذکاری بود که با منهج قرآن تطابق نداشت، همان منهجی که فرامین «لا اله الا الله» را در ذهن تداعی می‌نماید و امت را به قدرت و تمکین سوق می‌دهد، بلکه بر منهج تصوفی بود که از رویارویی با دنیای واقعی گریزان بود با این ادعا که به دنیای غیبیات داخل می‌شود تا به فنا شدن برسد!!

سرانجام دولت عثمانی که چون فردی بیمار در آمده بود هر روز به شکست و فتنه‌ای دچار می‌شد، به محض اینکه فتنه‌ای را خاموش می‌کرد در جایی دیگر فتنه‌ی جدیدی سر بر می‌آورد.

مسیحیت و صهیونیست به توطئه و دسیسه مشغول بودند اما امت گرفتار قبرپرستی و تعظیم اولیاء و مشایخ. سرزمینی را که اجدادشان با خونشان سیراب کرده بودند و دشمن داشت قطعه قطعه آن را می ربود، آن ها می خواستند با دم و پُف بزرگان پس بگیرند!

در شرایطی که اکثر امت الا ما شاء الله از محتوای زنده‌ی «لا اله الا الله» تهی شده بودند و از مقتضیات «لا اله الا الله» طفره رفته بودند و جز الفاضلی بی روح که بر زبان ها جاری بود چیزی دیگر نداشت. جسم بیمار ناگهان فرو ریخت و آن هشدار را که رسول خدا ﷺ به امت داده بود تحقق یافت. مردم جهان از هر گوشه علیه مسلمانان جبهه گیری نمودند. رعب و ابهت مسلمانان، از دل های دشمنان رخت بر بست و چون گرگ های درنده و گرسنه به جان مسلمانان حمله ور شدند.

«يُوشِكُ أَنْ تَدَاعَى عَلَيْكُمْ الْأُمَمُ كَمَا تَدَاعَى الْأَكْلَةُ إِلَىٰ قَصْعَتِهَا. قَالُوا: آمِنَ قَلِيلًا نَحْنُ يَوْمَئِذٍ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: بَلْ أَنْتُمْ يَوْمَئِذٍ كَثِيرٌ وَلَكِنَّكُمْ غُثَاءٌ كَثُثَاءِ السَّيْلِ. وَلَيَنْزَعَنَّ اللَّهُ مَهَابَتَكُمْ مِنْ صُدُورِ أَعْدَائِكُمْ، وَلَيَقْدِفَنَّ فِي قُلُوبِكُمُ الْوَهْنَ. قَالُوا: وَمَا الْوَهْنُ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: حُبُّ الدُّنْيَا وَكَرَاهِيَةُ الْمَوْتِ»^۱

«آن زمان نزدیک است که امت ها بر شما هجوم آورند آن چنان که گرسنگان بر ظرف غذا یورش می برند. گفتند: ای رسول خدا، آیا این ذلت بخاطر تعداد اندک ماست؟ پیامبر ﷺ فرمود: نخیر. بلکه شما آن روز بسیارید، اما همانند کف روی سیلاب هستید، خداوند هیبت شما را از دل دشمنان تان در خواهد آورد، و سستی و زبونی را در قلب های شما جای خواهد داد. آن ها پرسیدند: وهن (سستی) چیست؟ پیامبر ﷺ فرمود: محبت دنیا و تنفر از مرگ». اما فاجعه‌ی امروز، قتل عام مسلمانان بوسنی و هرزگوین، نظیرش کمتر در تاریخ تکرار شده است. نه تنها در بربریت و وحشیگری صلیبی ها و صهیونیست ها، بلکه دلخراش تر از همه، موضع گیری این امت است که چون کف دریا تا سیلی آن را نجنباند هرگز نمی جنبد.

موضع گیرک غرب

خصومت یهود، نصاری و مشرکین با اسلام و مسلمین امری است که نیاز به هیچ گونه توضیحی ندارد و از کلام الهی در این موضوع، هیچ بیانی واضحتر و روشن تر نمی باشد.

﴿وَلَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَىٰ حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ﴾^۱

«یهودیان و مسیحیان هرگز از تو خشنود نخواهند شد مگر اینکه از آیین (تحریف شده و خواسته های نادرست ایشان) پیروی کنی».

﴿وَلَا يَزَالُونَ يُقَاتِلُونَكُمْ حَتَّىٰ يَرُدُّوكُمْ عَنْ دِينِكُمْ إِنِ اسْتَطَاعُوا﴾^۲

«پیوسته با شما خواهند جنگید تا اگر بتوانند شما را از آیین تان برگردانند».

﴿لَا يَرْقُبُونَ فِي مُؤْمِنٍ إِلَّا وَا لَا ذِمَّةَ﴾^۳

«آنان درباره ی هیچ فرد با ایمانی رعایت خویشاوندی و پیمان را نمی کنند».

هرگاه یکی از این سه گروه (یهود، نصاری، مشرکین) زمینه را برای ضربه زدن و وارد ساختن خسارات بر جهان اسلام فراهم دیدند، بخاطر ارضای عقده ها و کینه های درونی خویش نسبت به امت اسلامیز که امت «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» و «محمد رسول الله» هم بوده، از هیچ اقدامی دریغ نکرده اند. نمونه های تاریخی ذیل بهترین شاهد در این زمینه است: دسیسه های یهود در مدینه در عصر پیامبر ﷺ، توطئه های نصاری به منظور تهاجم علیه مسلمین در صدر اسلام، تهاجم وحشیانه ی مغول ها جهت ریشه کن نمودن اسلام قبل از اینکه به اسلام بگردند، جنگ های نخست صلیبی، بیرون راندن مسلمانان از اندلس، جنگ های کنونی صلیبی، قتل عام مسلمانان توسط گاوپرستان هندو، نقشه های یهود جهت نابودی دولت عثمانی و غصب نمودن سرزمین فلسطین و آواره نمودن مسلمانان آن دیار و...

سلسه ای است که از آغاز تاریخ اسلام تا امروز هیچ وقت قطع نشده است و بدون تردید آنچه امروز در بوسنی و هرزگوین در حال انجام است چیزی جز امتداد انگیزه های خصمانه ی یهود و نصاری علیه اسلام نیست. و ادامه ی برخوردهای وحشیانه ای است که دشمنان اسلام هرگاه بر مسلمانان غلبه کنند اعمال می نمایند. البته افزون بر آنچه بیان شد در قضیه ی بوسنی و هرزگوین عوامل دیگری نیز وجود دارد که علاوه بر ازدیاد توحش و دشمنی، بیانگر

۱. بقره ۱۲۰.

۲. بقره ۲۱۷.

۳. توبه ۱۰.

موضع گیری خصمانه‌ی غرب نیز می‌باشد که در وقاحت و ددمنشانه بودن در هیچ عقلی نمی‌گنجد و حتی حیوانات جنگل نیز از چنین وحشی‌گری خودداری می‌نمایند.

نسبت به صربهای مسیحی و اروپای مسیحیت، باید توجه داشت که آن‌ها از نفوذ اسلام توسط عثمانی‌ها در اروپا از زمان‌های دور و درازی است که زخم‌های عمیقی در دل دارند و به جای اینکه اسلام را سبب بیداری و نجاتشان از تاریکیهای جهل به سوی نور علم بدانند، حقد و کینه‌ی انتقام جویی را در دل پرورانیده‌اند.

«ولفرد کانتول اسمیت» (Wilfred cantwell smith) در کتاب «الاسلام فی التاریخ الحدیث» (History islamin modern) می‌گوید:

«تا که کارل مارکس) به پا خواست و نظام کمونیستی تاسیس شد، محمد پیامبر اسلام تنها چالش اصلی و حقیقی بود که تمدن غرب در تمام تاریخ خود با آن روبرو بود».

او ادامه می‌دهد: «نبرد بین اروپای مسیحی و اسلام در دو جبهه‌ی نظامی و فکری به شدت ادامه داشت، در یک مرحله مسیحیت بهترین مراکز امپراطوری روم را از دست داد و حتی خطر از بین رفتن کل امپراطوری نیز وجود داشت. با وجود اینکه استامبول مانند مصر و سوریه کاملاً به دست نظامیهای عرب نیفتاد اما فشار بر آن همواره وجود داشت. در تهاجم توسعه طلبانه‌ی دوم مسلمانان در سال ۱۴۵۳ میلادی، استامبول کاملاً به دست آن‌ها افتاد و در قلب اروپای وحشت زده در سال ۱۵۲۹ میلادی «وین» به محاصره درآمد. تهاجمات خشن و مستمر آن‌ها قرن‌ها ادامه داشت. سقوط «یوگسلاوی» توسط کمونیست‌ها در سال ۱۹۴۸ میلادی آنقدر غربی‌ها را به وحشت نینداخت که تهاجمات موفقیت آمیز و مستمر مسلمانان آن‌ها را به وحشت انداخته بود».

او ادامه می‌دهد: «تهاجم و پیروزی‌های مسلمانان فقط در میداین جنگ نبود، بلکه در دنیای افکار و نظریات نیز بزرگترین تهدید برای غرب به حساب می‌آمدند».

عقیده‌ی جدیدی که مسلمانان به آن اعتقاد داشتند با شدت تمام اصل مهم مسیحیت را که عقیده‌ی تثلیث باشد رد می‌نمود و عقیده‌ی اسلامی در این زمینه به موفقیت‌های چشمگیری دست یافته بود و نیمی از جهان مسیحیت را به طرف خود کشیده بود، اسلام تنها نیرویی بود که توانست میلیون‌ها مسیحی را از مسیحیت گرفته و به آیین اسلام در آورد.^۱

اروپا بنا بر شهادت نویسنده‌های منصف خود آن‌ها، از علوم و تمدن مسلمانان بهره‌ی زیادی گرفته است.

۱. ولفرد کانتول اسمیت، الإسلام فی العالم الحدیث چاپ ششم صفحه ۱۰۹، ۱۱۰، از اصل انگلیسی چاپ مؤسسه منتور، نیویورک، آمریکا.

«بریفولت» در کتاب «بنای انسانیت» (making of humanity) در بحثی که پیرامون بهره‌گیری اروپا از علوم مسلمین به خصوص از تحقیقات علمی و تجربی آنها دارد می‌گوید:

«تنها علم نبود که اروپا را زنده گردانید بلکه عوامل مؤثر دیگری نیز مانند تمدن اسلامی وجود داشت که اشعاش زندگی را در اروپا دمید».^۱

با این وصف هم (اکثریت) اروپا از پذیرفتن اسلام خودداری نمود^۲ و این تصمیم خطرناک «نپذیرفتن اسلام» آثار منفی و عواقب ناهنجار خویش را در زندگی اروپایی‌ها بلکه کل جهان بر جای گذاشت. اروپا با از دست دادن این فرصت و نپذیرفتن اسلام، نخست خودش بزرگترین ضرر را متحمل شد. اروپا نخست به اصلاحاتی در عقیده خویش پرداخت و خرافاتی از قبیل عقیده تثلیث و اله بودن حضرت عیسی (علیه السلام) و اینکه وی فرزند خدا است را مورد تردید قرار داد. و با تکیه بر پیشرفت علمی و مادی و نپذیرفتن دین صحیح که اسلام باشد و تنفر روز افزونش از آیین کلیسا، اگرچه گه‌گاهی آن را جهت بهره‌کشی از انسان‌ها و تسخیر ارواح، افکار و صلاحیت‌های‌شان نیز به کار می‌گرفت تمدنی عظیم اما مادی محض و تهی از روح و معنویت به وجود آورد.

شاید بزرگترین خسارتی که اروپا با از دست دادن اسلام متحمل آن شد این باشد که نتوانست وجدان اروپایی را از بذره‌های فاسدی که سبب از بین رفتن ارزش‌ها و آرمان‌های والای انسانی در وجودش شده بود پاک و منزه گرداند.

«مکیاولی» که خود یکی از پیشگامان تمدن جدید است تصور و برداشتش از تمدن جدید این است: «هدف وسیله را توجیه می‌کند» حق با قدرت است.

(MIGHT IS RIGHT)

مکیاولی فردی نیست که از بیابان آمده باشد بلکه از اعماق وجدان اروپایی، وجدانی فاسد، وجدانی که به خاطر دست یافتن بر مصالح مادی خویش به ارزش‌های اخلاقی اصلاً معتقد نیست سر بر آورده است.

در نظر میکاولی قدرت بهترین ابزار است، نه برای حمایت و حفاظت از حق بلکه برای تجاوز، بهره‌کشی و به بردگی گرفتن دیگران.

اگر بر این روحیه و ذهنیت نادرست که با پیشرفت علمی و تکنولوژی مسلح گردیده است.. کینه‌توزی صلیبی که در هیچ شرایطی اروپا را رها نکرده است افزوده شود، آن وقت است که می‌توان بر ریشه و واقعیت جنگ‌های

۱. «تجدید الفکر الدینی»، تألف محمد اقبال، ترجمه عباس محمود، صفحه ۱۴۹.

۲. چنانچه مورخ بریتانیایی «ویلز» در کتاب «معالم تاریخ الانسانیة» چاپ قاهره، جلد ۳ و صفحه ۹۶۱ می‌گوید: اروپا در اوایل قرن شانزدهم آماده‌ی پذیرفتن اسلام بود، اما این کلیسا بود که نهایت تلاش خویش را جهت منصرف نمودن آن به کار برد.

دوم صلیبی که در سال ۱۴۹۲ میلادی بعد از سقوط «غرناطه» آغاز شد و اخراج اندلس و همین طور آغاز استعمار صلیبی در جهان اسلام پی برد.

اساساً ظهور استعمار صلیبی در جهان اسلام، نتیجه‌ی کینه‌ها و عداوت‌های دیرینه‌ای بود که اروپا علیه جهان اسلام داشت: کینه تیزی صلیبی، قدرت طلبی، تمایل به بهره‌کشی و سرکوب دیگران، غلبه یافتن روحیه‌ی مادی، نادیده گرفتن ارزش‌ها و آرمان‌های والای انسانی و نباید فراموش کرد که حقد صلیبی سرلوحه‌ی تمام این خصومت‌ها بود. اما در مورد بالکان که صربستان و بوسنی و هرزگوین در آن واقع است این نکته را باید در نظر داشت که اعمال فجایع علیه مسلمانان ریشه‌ای تاریخی دارد. از زمانی که آن‌ها بنام آزادی قیام‌شان را آغاز کردند همواره اینگونه فجایع تکان دهنده را علیه مسلمانان بی‌دفاع اعمال می‌نمودند و هرگاه در طول تاریخ خواستند سربازان عثمانی را در بالکان مورد تهاجم قرار دهند حتماً مسلمانان آن سرزمین را که به هیچ وجه نمی‌شود آن‌ها را اشغالگر، استعمارگر، اجنبی و مداخله‌گر نامید، مورد حمله قرار می‌دادند و این در حالی است که مسلمانان بالکان مردمی بودند اصالتاً از همان منطقه. آن‌ها اسلام را بدون اعمال هیچگونه فشاری پذیرفته بودند، چنانکه «ولفرد کانتول اسمیت» خود به این حقیقت در مطالبی که قبلاً از وی نقل نمودیم اعتراف نمود و علاوه بر آن وجود اکثریت نصاری در این سرزمین، خود شاهد این واقعیت می‌باشد؛ زیرا اگر چنانچه فشار و ظلمی از طرف مسلمانان علیه مردم آن سرزمین اعمال می‌شد مسلماً این اکثریت به شکل کنونیش باقی نمی‌ماند.

از آن وقت تاکنون قتل عام‌ها همواره ادامه دارد، لحظه‌ای هم متوقف نشده است و یقیناً فاجعه‌ی امروز نیز ادامه‌ی فجایع گذشته است که عداوت و خصومت اروپای صلیبی در آن نمایان گردیده است. فقط با این تفاوت که این مرتبه تراژدی با انگیزه‌هایی خیلی عمیق از خصومت و عداوت در حال انجام است.

تا دیروز نصاری و یهودیان بالکان، مسلمانان را صرفاً به جرم مسلمان بودنشان از دم تیغ می‌گذرانیدند و امروز نیز بعد از اینکه یوگسلاوی تجزیه شد و مسلمانان هم به خود اجازه دادند تا مانند ملت‌های دیگر که بنا بر خواسته‌های مشروع و حقوق انسانی خویش توانستند به استقلال برسند آنها نیز خواستار تشکیل دولتی مستقل شدند تا با آرامش و امنیت بهتری در سایه‌ی آن زندگی نمایند. نصاری و یهودیان در برابر این خواسته‌ی مشروع مسلمانان تسلیم نشده و دست به اعمال این فاجعه‌ی بزرگ انسانی زدند که چگونه ممکن است مسلمانان به خود اجازه دهند تا دولتی مستقل تشکیل دهند؟ آن هم دولتی اسلامی و در قلب اروپای صلیبی! مگر امکان دارد؟ هرگز!

این خواست مسلمانان به زعم آن‌ها، جنایتی است که جز نابودی، ریشه‌کن شدن و نسل‌کشی جزای دیگری ندارد. باید مرد و زن، کوچک و بزرگ و پیر و جوان همه نابود شوند، تمام ساختمانها فرو ریزند، تمام شهرها به محاصره

در آیند، کسانی که از مرگ نجات پیدا کردند باید یا معلول شوند و یا گرسنه زندگی کنند، جسدها بعد از کشته شدن تکه تکه شوند، از همه مهم تر به هزاران زن مسلمان تجاوز شود. این بود حکایت صربها!

اما موضع گیری غرب، آن ها بر خطی طراحی شده که جهت گیری اصلی شان را تعیین می کند حرکت می کنند، خط ترسیم شده، خصومت صلیبی صهیونیستی نسبت به اسلام و مسلمین است. این جهت گیری قبل از این در ارتکاب جنایات سنگین استعمار، در سرزمین های اسلامی هرجا که استعمارگران قدم گذاشتند بارها نمایان شده است. در هند توسط انگلیس، به قتل عام صدها هزار مسلمان انجامید. در شمال آفریقا به خصوص در الجزایر (کشور یک میلیون شهید) توسط فرانسه، در لیبی توسط ایتالیایی ها، در اندونزی توسط هلندی ها، در فلسطین توسط یهود و در هر نقطه ای که توانستند تجهیزات شان را برسانند.

صلیبی ها و صهیونیست ها بعد از مبارزه بی امان که دو قرن به طول انجامید و تمام تجهیزات جنگی و تهاجمات فکری خویش را به کار بردند، گمان کردند که برای همیشه از دست اسلام نجات یافته اند و اسلام دوباره هرگز روی زمین اظهار وجود نخواهد کرد.

البته این پندار با شرایطی که جهان اسلام در آن به سر می برد مقرون به واقعیت بود.

اوضاع داخلی جهان اسلام چنان وخیم بود که لازمی چنین پنداری بود. جهل و خرافات، ضعف و عقب ماندگی، چند دستگی و نابودی و ده ها مشکل دیگر که کیان امت اسلامی را مورد تهدید قرار می داد و تماماً نیز نشأت گرفته از نادیده گرفتن مفاهیم زنده «**لا اله الا الله**» و فرار از مقتضیات آن و تبدیل شدن آن به کلمه ای بود که فقط بر زبان جاری می شود و خالی از هرگونه کارآیی است.

از طرفی دیگر، طرح صلیبی صهیونیستی از چنان دقت، اتقان و قدرت اجرایی برخوردار بود که پندار مذکور را به درجه ی یقین می رساند. زیرا آن ها در خلال دو قرن توانستند دو قدرت مهم یعنی قدرت نظامی و سیاسی جهان اسلام را در هم بشکنند و جز از ترکیه و قسمت هایی از شبه جزیره ی عربستان، تمام سرزمین های اسلامی را به اشغال خود در آورند و خطرناکتر از همه اینکه آن ها از طریق تهاجم فکری موفق شدند تا ریشه های اسلام را از قلوب تعداد زیادی از مسلمانان برکنده و نسل هایی را به جهان اسلام تحویل دهند که اسامی شان اسلامی اما قلب هایشان تهی از اسلام باشد. افرادی که با اسلام بیگانه و از فرامینش چیزی را در زندگی خویش پیاده نکرده اند و تنها معلوماتی که از اسلام دارند شبهاتی است که توسط گروه های تبشیری و مستشرقین از طریق روش های تعلیمی و رسانه های تبلیغاتی در دل هایشان کاشته اند.

اگرچه وجود حرکت های ضد استعماری و آزادی خواهی نیز در گوشه و کنار جهان اسلام غیرقابل انکار نیست.

در آغاز قرن بیستم کشورهای استعماری تا حدودی سراسیمه شدند. به بریتانیا که آن روز در رأس صلیبی ها و صهیونیست ها بود مأموریت دادند تا اوضاع را دقیقاً بررسی نموده و راه حل مناسبی آماده نماید.

بریتانیا نیز مسئولیت را به فردی بنام «لرد بترمان» سپرد تا موضوع را بررسی نماید.

«لرد بترمان» مذکور، بنا بر انجام وظیفه‌ی خود گزارش مشهور خود را در سال ۱۹۰۷ میلادی تنظیم نمود که در آن گزارش چنین آمده است:

«در این قسمت از سرزمین، جهان اسلام (منظورش کشورهای عربی است) ملتی است دارای زبانی واحد، سرزمینی به هم پیوسته، دینی واحد، گذشته‌ای مشترک، آرمان‌هایی مشترک. این سرزمین اکنون در چنگ ماست اما دارد به حرکت در می‌آید و اگر چنانچه این دشمن غول پیکر از خواب بیدار شود بر سر ما چه خواهد آمد؟ تنها راه‌حلی که وجود دارد به نظر من این است: باید پیوستگی این ملت بزرگ را با ایجاد دولتی اجنبی که با منطقه بیگانه و با ما آشنا باشد، از هم گسیخت و این دولت پایگاهی باشد که هرگاه دشمن غول پیکر خیال جنبیدن را نمود سرکوبش نماید»^۱.

صلیبی ها و صهیونیست ها تلاش‌هایشان متوقف نگردیده و موضوع دیگری را نیز دنبال کردند که خطراتش را نباید بر جهان اسلام نادیده گرفت و آن ایجاد تغییر و تحول در حرکت‌ها و نهضت‌های آزادی‌خواهی بود که نقطه‌ی آغازشان اسلام بود. اما آن‌ها از طریق تهاجم فکری، توانستند بسیاری از این حرکت‌ها را تبدیل به جنبش‌های ملی، قومی و بسا اوقات سوسیالیستی کنند که دقیقاً با مصالح صلیبی صهیونیستی همسو هستند.

اما رویداد ناگهانی و پیش‌بینی نشده برای صلیبی‌ها و صهیونیست‌ها و برای تمام جهان، علی‌رغم بکارگیری تمام توطئه‌ها، وجود بیداری مسلمانان و حرکت رو به رشد اسلام‌گرایی بود، هیچکس حتی خود مسلمانان هم باور نمی‌کردند که اسلام‌گرایی باری دیگر بروز نماید چه برسد به اینکه به حیاتش ادامه دهد.

در چنین شرایطی بود که کینه‌ها و عداوت‌های دیرینه‌ی دشمنان اعم از یهود، نصاری، مشرکین و منافقین باری دیگر به حرکت در آمد و جهت نابود کردن نوزاد تازه به دنیا آمده قبل از اینکه قدرتمند شود، تمام تجهیزات قابل استفاده‌ی خویش را به کار بردند، اما نوزاد از نابودی ابا می‌ورزید و در مقابل داشت استقامت می‌نمود و هر روز قلمروش در زمین گسترش می‌یافت و اهمیت و خطرش هر روز بیشتر می‌شد.

اینجا بود که دشمن از شدت وحشت و سراسیمگی عقلش را از دست داده و در پی آن نقاب شرم و حیایش را نیز کنار زد.

۱. متن این گزارش را می‌توانید از نشریه‌های «الجامعه العربیه بالقاهره» مورد مطالعه قرار دهید.

جنگ علناً آغاز گردید و فاجعه‌ی بوسنی و هرزگوین پدید آمد. غرب بر موضع‌گیری خویش باقی ماند، موضع‌گیری واضح و روشن، رُک و بدون پرده...

البته چیز جدیدی نیست...

اسرائیل توسط صلیبی‌ها و صهیونیست‌ها صرفاً جهت سرکوبی کشورهای منطقه که هرگاه اراده تحرک داشته باشند به وجود آمده بود. زمین‌های فلسطینیان را که مالکین اصلی این سرزمین هستند، چپاول و آن‌ها را آواره، زندانی و شکنجه می‌کنند. از آن طرف آمریکا در شورای امنیت و سازمان ملل، جهت جلوگیری از محکومیت شفاهی که هیچ تاثیری در تغییر اوضاع ندارد کمین نموده و «حق وتو» خویش را بکار می‌گیرد. در عین حال اگر ملت فلسطین با پرتاب سنگ به دفاع از خویش بپردازد تمام دنیا در صدد سرکوبی انتفاضه‌ای بر می‌آیند که به زعم آنها صلح جهانی را تهدید می‌نماید.

اسرائیل سلاح‌های هسته‌ای، شیمیایی و بیولوژیکی می‌سازد و آمریکا نه تنها اعتراض نمی‌کند بلکه با کارشناسان تکنولوژی و سلاح‌های پیشرفته خویش آن را کمک نموده و تمام دارایی‌ها و اسرار نظامی خود را در اختیارش می‌گذارد. اما از آن طرف علناً اعراب را حتی از داشتن تجهیزات دفاعی که صرفاً ضد تجاوزات مستمر اسرائیلی در نظر گرفته شده است، باز می‌دارد.

همین‌طور هند ضمن اینکه سلاح‌های هسته‌ای می‌سازد صراحتاً از امضای قراردادهای منع آزمایشات اتمی امتناع می‌ورزد اما احدی نه او را محکوم می‌نماید و نه به محاصره‌ی اقتصادی تهدید می‌نماید.

از آن طرف پاکستان بیچاره اگر از تلاش خویش در دستیابی به کم‌ترین درجه از سلاح‌های هسته‌ای که حداقل در برابر تهدیدات هندی‌ها از خویش دفاع نماید، دست برد ندارد، از طرف آمریکا مرتباً مورد تهدید قرار می‌گیرد. در هند، دولت به منظور کاهش جمعیت مسلمانان، عملیات عقیم نمودن اجباری را بر مردان آنها اجرا می‌نماید و هندوها روستاهای مسلمانان را همراه با ساکنان‌شان زنده زنده به آتش می‌کشند و زمانی که پلیس به صحنه می‌آید نه تنها متجاوزین را مورد پیگرد قرار نمی‌دهد بلکه بر افراد بی‌گناه که از آتش مهاجمین جان سالم به در برده‌اند و پا به فرار گذاشتند به اتهام اخلاص‌گر و آشوبگر آتش می‌گشاید.

این عملیات وحشیانه مرتباً تکرار می‌شود.

رسانه‌های تبلیغاتی جهان در سکوت مرگبار به سر می‌برد. کنفرانسهای حقوق بشر به هیچ وجه دخالت نمی‌نمایند.

نه در سازمان ملل و نه در شورای امنیت یک رأی هم بر محکومیت این بربریت وحشیانه اظهار نمی‌شود.

از آن طرف در سودان، زمانی که یک سودانی نصرانی به جرم جاسوسی برای دشمن، محاکمه می‌شود و دادگاه حکم اعدامش را صادر می‌نماید، سودان با شدت تمام مورد خشم و غضب آمریکا قرار می‌گیرد. کنفرانس‌های

حقوق بشر به حرکت در می آیند. چه غوغایی که به پا نمی کنند؟ آیا جاسوس باید اعدام شود؟ این چه وحشی گری است؟

آری! اینچنین است سیاست های یک بام و دو هوا...

با این وصف موضع گیری غرب در برابر فاجعه ی بوسنی به مراتب خصمانه تر از موضع گیری های سابق ضد اسلامش بود. فاجعه خیلی عمیق بود و رها کردن و تنها گذاشتن مظلومین خیلی ذلت بار. در هر روزی که می گذشت تعدادی از مردان و زنان و اطفال به قتل می رسیدند و یا ربوده می شدند. شدت فاجعه به حدی بود که رسانه های جانبدار نیز نمی توانستند ساکت بنشینند اما با این وجود نیز، احدی در غرب تکان نخورد.

البته تکان خوردند و جنیدند اما به منظور منع رساندن سلاح به مردم بوسنی، تا نتوانند از خویش دفاع کنند.

این موضع گیری غرب بیانگر چه چیزی است؟

روشن است آن ها با زبان ساده و صریح چنین می گفتند: ای صربها! عملیات خود را در کشتن، ذبح کردن، شکنجه، تخریب و نابودی بوسنیایی ها ادامه دهید. جهت برداشتن هر مانع و مشکلی که عملیات تان را به تعویق اندازد، ما در کمین و آماده ایم.

هر صدایی در سازمان ملل و شورای امنیت جهت مسلح نمودن بوسنیایی ها بلند شود، ما خاموشش خواهیم نمود و هر کانالی که برای رسیدن سلاح به بوسنیایی ها در نهان تلاش نماید، آن کانال را شدیداً تحت فشار قرار خواهیم داد. شما کاملاً مطمئن باشید آنچه در توان دارید دریغ ننمایید و از دخالت احدی نیز بیم نداشته باشید.

عملیات را ادامه دهید، هنگامی که برای ما روشن شد که شما به اهدافتان رسیده اید و عقده ی ما و شما بر آن ها خالی شد آنگاه ما در صدد دخالت بر می آییم، آن هم خیلی بی طرفانه و کنند. به این طریق می خواهیم در برابر دیدگان جهانیان به شما بگوییم: کافی است آنچه انجام داده اید. و در پشت پرده بگوییم: مبارک باد پیرویتان. نهایتاً نیز از شما خواستار راه حل مسالمت آمیز می شویم، تا آنچه در این قضیه به دست آورده اید رسماً و قانوناً در اختیار شما قرار گیرد.

آنچه بیان شد با همه ناگواری اش، تمام مطالب مورد نظر نبود، زیرا موضع گیری غرب از قدیم برایم روشن بوده است. بلکه آنچه در این بحث می خواهم به آن اشاره کنم موضع گیری های دست نشانده گان و مزدوران غرب است. کسانی که دارای اسامی اسلامی هستند اما از درون مبتلا به اثرات تهاجم فکری غرب می باشند. چون غربی ها می اندیشند و همه چیز را با عینک غربی می نگرند.

اکنون آن‌ها چه موضع‌گیری دارند بعد از اینکه نقاب غرب در نهایت پستی و پلیدی بیرون افتاد. که لکه‌ی ننگی بر پیشانی بشریت بر جای گذاشته است، بشریتی که اینگونه انسان‌های وحشی را در دامن خویش پرورانیده و سپس بر جنایات‌شان سکوت نموده است؟

آیا اکنون نیز از عظمت، پیشرفت، ترقی و تمدن غرب سخن می‌گویند؟

آیا هنوز هم اگر کسی از نقشه‌های ضد اسلامی غرب سخن بگوید وی را محکوم نموده و بر این باورند که هیچ توطئه‌ای در کار نیست؟

می‌گویند: فردی جهت آزمایش قدرت بینایی خویش به چشم پزشکی مراجعه نمود. پزشک جهت سنجش میزان بینایی وی، او را در برابر علاماتی نشاناند. پزشک به علامتی اشاره نمود و از مریض سؤال کرد: علامت مورد نظر به طرف راست است یا چپ؟ مریض با خونسردی تمام گفت: علامت‌ها کجاست؟ پزشک با تعجب گفت: مگر علامت‌ها را نمی‌بینی؟ آنجا روی دیوار هستند.

مریض گفت: مگر دیواری وجود دارد که علامتی بر آن باشد؟

امروز موضع‌گیری دست‌نشانده‌گان غرب چیست؟

آیا علامت‌ها برایشان روشن شده است یا اینکه هنوز دیوار برایشان مشخص نیست؟

آن‌ها همواره از دموکراسی در غرب و اینکه چگونه ارزش انسان را بالا برده است و کیان انسانی و حقوق مشروعش را به وی بازگردانیده سخن می‌گویند.

در جوابشان می‌گوییم: آری، دموکراسی به زعم شما حق وجود ملتها را تامین نمود، حقوق و تضمین‌هایی که تا بحال از آنها برخوردار نبودند برایشان فراهم نمود و برای هر فرد، شخصیتی را در نظر گرفت که هیچکس توان تعدی بر آن را ندارد...

نخست باید توجه داشت که صرف نظر از اینکه تمام حقوق و شخصیت‌هایی که ذکرشان گذشت، دست‌آورد اشک و خون ملت‌هاست اگرچه تا الان هم جا نیفتاده است که اگر چنانچه کسی اراده‌ی تجاوز را داشت دیگران ساکت ننشینند. صرف نظر از تمام این موارد دموکراسی‌ای که شما از آن یاد می‌کنید صرفاً جهت تامین حقوق سفیدپوست‌ها یعنی نسل رومی قدیم که تنها خود را آزاد و ملت‌های دیگر را غلام خویش تصور می‌کرد، در نظر گرفته شده است.

تازه اگر بپذیریم که دموکراسی در غرب، برای تمام انسان‌ها در نظر گرفته شده است اما یقیناً می‌دانیم که برای مسلمانان در نظر گرفته نشده است.

زیرا قضیه‌ی الجزایر هنوز فراموش نشده است. زمانی که مسلمانان از طریق دموکراسی که غرب خواهان آن بود وارد صحنه شدند و به محض اینکه با اکثریت در انتخابات به حاکمیت رسیدند تمام کشورهای غربی اعلان خطر نمودند. فرانسه علناً تهدید نمود اگر در الجزایر حکومت اسلامی تشکیل شود، نظامیان فرانسوی وارد الجزایر خواهند شد.

از نظر روحی، روانی و فرهنگی، به هیچ وجه شایسته نیست که انسان فقط به حقوق کسانی اعتراف کند که آن‌ها در موقعیت خودش قرار داشته باشند. بلکه باید به حقوق تمام انسان‌ها، چه آن‌هایی که دارای وجوه مشترک با وی هستند و چه آن‌هایی که دارای وجوه مشترک نیستند، اعتراف داشته باشد.

رسول خدا ﷺ در جمع یارانش داشت آن‌ها را به رحم و شفقت تشویق می‌نمود، آنها گفتند: ما همه نسبت به یکدیگر ترحم داریم. پیامبر ﷺ فرمود: «لَيْسَ بِرَحْمَةٍ أَحَدَكُمْ صَاحِبُهُ إِنَّمَا بِرَحْمَةِ سَائِرِ النَّاسِ» تنها این که یکی از شما به دوستش ترحم داشته باشد نیست بلکه باید بر تمام مردم ترحم داشت.

این است معیار فرهنگی حق، که انسانیت انسان را مورد توجه قرار داده است، نه مانند دموکراسی متعلق به سفیدپوست که بر دیگران و به خصوص بر مسلمانان حرام است.

اکنون بار دیگر از دست نشاندگان غرب می‌پرسیم اکنون چه موضعی دارید؟
واقعاً آن‌ها چه جواب خواهند داد؟

چند سال قبل زمان جنگ ویتنام یک امریکایی کتابی تحت عنوان «چهره زشت آمریکایی» نوشت. وی در آن کتاب تمام حرکت‌های نادرست آمریکا را شدیداً محکوم نموده بود.

آیا اکنون بعد از فجایع بوسنی و هرزگوین یک اروپایی شجاع دیگر پیدا نخواهد شد تا پرده از چهره‌ی زشت اروپای صلیبی که در فاجعه‌ی بوسنی کاملاً نمایان شد بردارد؟

و آیا فردی دیگر در بین ما و از آن‌هایی که تا بحال فریب تمدن و فریب پیشرفت و عظمت غرب را خورده است پس از اینکه خداوند ﷻ چشم بصیرتش را نموده و علاماتی واضح و روشن را روی دیوار دیده باشد پیدا نخواهد شد تا قد علم نماید و چهره‌ی خشن و ددمنشانه‌ی غرب را معرفی نماید.

راه نجات

جهت نجات این امت از ذلت و خواری و برون رفت از خصومت همه جانبه دشمنان، راهی جز بازگشت به اسلام، بازگشت به حقیقت «لااله الاالله» وجود ندارد.

چنانچه قبلاً بیان کردیم، تاریخ این امت همواره به میزان تمسکش به «لااله الاالله» و عمل به مقتضیات آن وابسته است؛ زیرا «لااله الاالله» و «محمد رسول الله» تنها ریشه‌هایی است که این امت را در زمین ثابت و استوار می‌گرداند و به وی حیات، قدرت و تمکین می‌بخشد.

﴿ أَمْ لَمْ تَرَ كَيْفَ صَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ * تُؤْتِي أُكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ﴾^۱

«بنگر خدا چگونه مثل می‌زند: سخن خوب به درخت خوبی می‌ماند که تنه‌ی آن (در زمین) استوار و شاخه‌هایش در فضا (پراکنده) باشد. و بنا بر اراده‌ی خدا هر زمانی میوه‌ی خود را بدهد (و دائماً به بار نشسته و سرسبز و خرم باشد). خداوند ﷻ برای مردم مثل‌ها می‌زند تا متذکر گردند (و پند گیرند)».

البته نباید اشتباه کرد که «لااله الاالله» صرفاً میراثی است تاریخی و بس، اگرچه قطعاً ریشه‌ای تاریخی دارد و هیچ اندیشه‌ای و اصلی در طول تاریخ، با هیچ ملتی آنقدر پیوند و ارتباط نداشته است که «لااله الاالله» و «محمد رسول الله» بیش از چهارده قرن با این امت داشته است. با این وصف نیز «لااله الاالله» و «محمد رسول الله» تنها به عنوان ریشه‌های تاریخی به معنای متعارف امروز نمی‌تواند باشد زیرا «لااله الاالله» یک میراث تاریخی نیست که دوره‌اش گذشته باشد و صرفاً به عنوان یک میراث فرهنگی باقی مانده باشد. بلکه «لااله الاالله» نیرویی است کارآمد و فعال برای همیشه که در هر لحظه می‌توان از حقیقتش بهره‌مند شد. و انسان‌ها همواره می‌توانند به مقتضای آن عمل کنند و «لااله الاالله» نیرویی است که حال و آینده را ساماندهی می‌نماید.

و به همین جهت است که خداوند متعال بنی اسرائیل را به خاطر اینکه کتابشان را صرفاً به عنوان یک میراث فرهنگی تلقی کرده بودند، مورد سرزنش قرار داده است.

﴿ فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ وَرِثُوا الْكِتَابَ يَأْخُذُونَ عَرَضَ هَذَا الْأَدْنَىٰ وَيَقُولُونَ سَيُغْفَرُ لَنَا وَإِنْ يَأْتِهِمْ عَرَضٌ مِثْلُهُ يَأْخُذُوهُ أَلَمْ يُؤْخَذْ عَلَيْهِمْ مِيثَاقُ الْكِتَابِ أَنْ لَا يَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ وَدَرَسُوا مَا فِيهِ وَالدَّارُ الْآخِرَةُ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴾^۲

«بعد از آن فرزندان ناخلفی جانشین آنان شدند که وارث کتاب (آسمانی تورات) گشتند. کالای این جهان پست را دریافت می‌داشتند و می‌گفتند (ان‌شاءالله) بخشیده خواهیم شد. و حال آنکه اگر باز هم کالایی همانند کالای نخست (از راه حرام و حتی از تحریف کلام) به دست‌شان می‌رسید آن‌را دریافت می‌داشتند. مگر از آنان در کتاب (تورات) پیمان گرفته نشده است که از زبان خدا جز حق نگویند؟ و حال آنکه آنچه را در کتاب (تورات) است خوانده و فهم کرده‌اند و (دیده‌اند که باید حق را بگویند نه باطل را و متاع) دنیای دیگر، بسی بهتر (از کالای این دنیا) برای کسانی است که پرهیزگاری کنند. مگر عقل ندارید و نمی‌فهمید؟».

«ورثوا الكتاب»: یعنی اینکه کتاب را به عنوان میراثی به جای مانده از آباء و اجدادشان تلقی کردند و اینطور نبود که خود را ملزم به انجام آنچه در این کتاب آمده بدانند، چنانکه آباء و اجدادشان خود را ملزم می‌دانستند.

خداوند ﷻ در کلام پاکش آن‌ها را «خلف» نامید. و خلف در لغت به جانشینان بد اطلاق می‌شود. خداوند ﷻ آن‌ها را این‌گونه توصیف نمود به جهت اینکه تعالیم کتاب را به فراموشی سپرده و با حرص شدید به دارایی‌های دنیا روی آورده بودند. آن‌ها با وجود درک این حقیقت که حرص بر دنیا، آن‌ها را به مخالفت با کتاب و می‌دارد و دارند اعمال نادرست و زشتی را انجام می‌دهند، ادعا می‌کردند که خداوند آن‌ها را می‌بخشد. و بدیهی است تا زمانی که به مقتضای مغفرت الهی، جنت برای آن‌ها تضمین شده باشد دلیلی برای اینکه مرتکب خطا و گناه نشوند وجود ندارد.

اکنون دقت نمایید آیا وضعیت امت اسلامی در دوران اخیر، چندان تفاوتی با جانشینی بدی که در قرآن نسبت به بنی اسرائیل بیان شده دارد؟

آیا مسلمانان کتاب‌شان را به عنوان میراثی فرهنگی اتخاذ نموده‌اند؟

و آیا از زیر بار تکالیفش شانه خالی نکرده‌اند؟

آیا برخلاف خواسته‌هایش عمل نموده‌اند؟

مگر چنین نیست که هر گاه مورد تذکر قرار می‌گیرند بلافاصله جواب می‌دهند:

«خداوند بخشنده و مهربان است»، «امت محمدی ان شاء الله به خیر و عافیت است»، «خداوند خدای دل‌ها است»، «مادامی که قلبت از ایمان سرشار باشد هیچ خطری تو را تهدید نمی‌نماید»؟

افزون بر آن، عده‌ای از مسلمانان معاصر پا را فراتر گذاشته و این‌گونه نیز گفتند: قرآن بر گذشتگان نازل شده است تا در زمان خویش به آن عمل کنند. این دسته از مسلمانان با توجه به تکامل و تحولاتی که در زندگی رخ داده است، دیدشان نسبت به قرآن عوض شده و دارای شیوه‌ی تازه‌ای از زندگی گردیده‌اند و معتقدند که ما اکنون ملزم به انجام احکام قرآن نیستیم.

مگر عده‌ای از مسلمانان نگفتند: این طرز عمل، نوعی ارتجاع و عقب ماندگی است؟ شیوه‌ای است به دور از کاروان پیشرفته و موفق بشریت!

و اگر چنانچه به آن‌ها هشدار داده شود که با این بینش دارند از دایره‌ی دین خارج می‌شوند (و آن‌ها خودشان بر این نکته واقف‌اند) با غرور تمام می‌گویند: ما مسلمانیم و به خدا ایمان داریم. آیا هرکس با شما مخالفت نماید باید وی را از دایره‌ی دین خارج بدانید؟

آیا این وضعیت مسلمانان با جانشینی بدی که از بنی اسرائیل سرزد تفاوتی دارد؟ آنچه امروز امت اسلامی به آن دچار شده است چیزی غیر از سنت الهی‌ای که خداوند ﷻ در کتاب‌اش از آن‌ها یادآوری نموده، نیست.

فقط تفاوت در تأثیراتی است که از حوادث روزگار بر نفوس مسلمین بر جای ماند، زیرا نفوس مسلمانان کنونی شعور و احساس خویش را در اثر ضعف تمسک‌شان به کتاب خدا و عدم تدبیر در معانی آن، از دست داده است. زمانی که مسلمانان در جنگ احد شکست خوردند سراسیمه و شگفت زده گردیدند. خداوند متعال خطاب به آن‌ها فرمود:

﴿أَوَلَمْ أَصَابْتَكُمْ مِصْبِيَّةً قَدْ أَصَبْتُمْ مِثْلَهَا قُلْتُمْ أَلَيْسَ هَذَا قُلٌّ هُوَ مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ * وَ مَا أَصَابَكُمْ يَوْمَ التَّقَى الْجُمُعَانَ فَبِإِذْنِ اللَّهِ﴾^۳

«آیا هنگامی که مصیبتی (در جنگ احد) به شما دست داده است (و می‌گویند:) این (کشتار و فرار) از کجاست؟ و حال آنکه (در جنگ بدر) دو برابر آن (پیروزی) کسب کرده‌اید (و از دشمن کشته و اسیر گرفته‌اید؟) بگو: این (شکست خوردن و کشته شدن) از ناحیه‌ی خودتان است، بی‌گمان خداوند ﷻ بر هر چیز توانا است. و آنچه (در

جنگ احد) در روزی که دو دسته (مؤمنان و کافران) با هم نبرد کردند به شما رسید، به فرمان خدا (و برابر اراده و قضا و قدر پروردگار) بود».

آری! تقدیر است. اما شما هم به سبب مخالفت تان با دستور خدا و رسول خدا ﷺ در تحقق آن دخالت داشتید. آن روز مسلمانان این درس را عمیقاً به خاطر سپردند و هیچ وقت دوباره مخالفت امر رسول خدا ﷺ از آنها سر نزد. اما از آن روزی که شانه خالی کردند و درس ها را به فراموشی سپردند و به انحراف کشیده شدند، سنن الهی ای که با هیچ کس شوخی و جانبداری ندارد، پی در پی به سراغشان آمد و دشمنان اسلام سرزمین شان را اشغال نمودند. زمانی که هجوم دشمنان در سرزمین های اسلامی، مسلمانان را غافلگیر نمود، برخی به ضرورت ایجاد بعضی اصلاحات نظر داده و به نام اصلاحگران در تاریخ مشهور شدند. اینها جهت پیشرفت و ترقی و دست یافتن به قدرت و توانایی و از بین بردن آثار عقب ماندگی و محرومیت، خواستار برون رفت از شیوهی دینی، یا حداقل منحصر نمودن دین در دایرهی محدود عقاید و شعائر شدند و تاکید نمودند که باید شیوهی غربی را در فکر و روش زندگی پیاده نمود.

دو قرن کامل بر این اندیشه گذشت، اصلاحگران مزبور در طول این مدت جهت رسیدن به اهداف مطلوب خویش، تمام مظاهر زندگی غربی را تجربه نمودند. اما نتیجهی بدست آمده از زحمت های دو قرن تلاش چه بود؟ یهود در فلسطین، صرب ها در بوسنی و هرزگوین، هندوها در هند و کشمیر، و دیگران در جاهای دیگر... در حالی که جهان اسلام تا گوش هایش غرق در بدهی، غرق در عقب ماندگی علمی، صنعتی و تکنولوژی، و غرق در فقر و وابستگی و مهم تر از همه غرق در فساد اخلاقی است.

آری! اصلاحات اینگونه انجام گرفت!

با ایجاد مدارس، دانشگاه ها، راههای ارتباطی، رسانه های گستردهی تبلیغاتی، دارایی ها و سرمایه ها، ساختمان ها و عمارت ها، انواع و اقسام کالاها، وجود تحصیل کرده های دختر و پسر.

اما دشمن صهیونیستی صلیبی، هیچ اهمیتی به این امکانات قائل نبوده و به هیچ وجه از این نوع توانایی ها نمی هراسد؛ زیرا مطمئن است که کلید تمام این امکانات در دست خودش می باشد. هر وقت خواسته باشد باز می نماید و هر وقت خواسته باشد می بندد. و معمولاً بیشتر می بندد تا اینکه باز نگه دارد یا اینکه عمداً درب آن چه باعث قدرت و قوت می شود را می بندد و درب آنچه به ضعف و زبونی می انجامد را می گشاید.

بدین جهت است که آن ها در صدد آمارگیری و شمارش توپ اندازهای مسلمانان بر نمی آیند که چند خمپاره انداز دارند؟ چرا که آن ها خودشان هستند که این تجهیزات را به مسلمانان می فروشند و هر وقت تعدادشان افزایش

یافت فروش را متوقف می گردانند. و همین طور در صدد آمارگیری مدارس و دانشگاه های مسلمانان نیز بر نمی آیند زیرا آن ها خودشان هستند که از طریق تهاجمات فکری، اندیشه های تحصیل کردگان و استادان را شکل می دهند.

همچنین در صدد شمارش دستگاه های ماشین مورد استفاده ی مسلمانان نیز بر نمی آیند؛ زیرا آن ها خودشان هستند که این وسایل نقلیه را برای مسلمانان جهت افزایش درآمد و سرمایه ی خویش، صادر می کنند و هیچگاه از افزایش صادرات خویش ناراحت نیستند بلکه خرسند هم می باشند.

اما آن ها با دقت کامل و حساسیت غیرقابل وصف، به شمارش و آمارگیری انجمن های اسلامی می پردازند که تعدادشان چقدر است؟ پیروان شان چند نفر هستند؟ چه تعداد از جوانان، متدین گردیدند؟ و چه تعداد از دختران محجبه شدند؟...

علت این حساسیت شدید نیز روشن است، زیرا دقیقاً درک کرده اند که قبل از هر چیز، منبع قدرت حقیقی که نباید نادیده گرفته شود اینجا نهفته است.

﴿الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ آبْنَاءَهُمْ﴾^۴

«آنان که بدیشان کتاب (آسمانی) داده ایم او را (که محمد نام و پیغمبر خاتم است، خوب) می شناسند، بدان گونه که پسران خود را می شناسند».

امت اسلامی باید به واقعیتی که غرب به آن یقین دارد کاملاً یقین داشته باشد و آن اینکه: منبع قدرت حقیقی، ایمان صادقانه به «**لااله الاالله**» و عمل صادقانه به مقتضای آن است. آنگاه است که خمپاره ها، تانک ها، هواپیماها، مدارس، دانشگاه ها، راه های ارتباطی و سرمایه و دارایی ها، ابزار قدرت حقیقی می شوند نه ابزار زینت و فساد.

در کتاب «مفاهیم ینبغی ان تصحح که الان با عنوان مفاهیم بنیادی اسلام به فارسی ترجمه شده است» ماجرای که فرماندار منطقه ی «غزه» برایم نقل کرده بود را آورده ام، وی ماشین اش اشتبهاً وارد منطقه ی اشغالی در دست یهود شده بود و به این طریق به اسارت آن ها درآمده بود. اولین سؤال افسر یهودی هنگام بازجویی از ایشان این بود: آیا هنوز در بین سربازان مصری افرادی از افسران اخوان المسلمین وجود دارند؟ او در جواب گفته بود خیر، اما برای چه؟ افسر یهودی جواب می دهد: ما آنچه را در سال ۱۹۵۶ میلادی به وقوع پیوست هرگز فراموش نمی کنیم. هنگامی که دو تن از افسران اخوان با بستن گذرگاه «متلا»^۵ شش ساعت کامل، تمام سپاه یهود را متوقف گردانیده بودند و سرانجام هر دو نفر روی خمپاره اندازهای خویش جان داده بودند.

۴. بقره ۱۴۶.

۵. گذرگاهی است در شبه جزیره ی سینا واقع در بین کوه های صعب العبور.

من در کتاب مزبور در ذیل این ماجرا گفته‌ام: یهود از خود توپ و تانک هراس ندارد، زیرا تجهیزات مدرن تر از این را در اختیار دارد، فقط هراس شان از فردی است که با قلب وابسته به «**لااله الا الله**» پشت این توپ و تانک قرار گرفته است.

بازگشت صادقانه به «**لااله الا الله**» تنها راه نجات این امت از مشکلات دامن گیر وی می‌باشد و این همان چیزی است که دشمنان صلیبی صهیونیستی همواره از آن بیم دارند و می‌کوشند به هر وسیله‌ی ممکن که شده این امت را از رسیدن به آن باز دارند.

البته چنانچه بارها گفته‌ام این به آن معنی نیست که ما تمام مدارس، دانشگاه‌ها، راه‌های ارتباطی، ابزار رشد اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی و تمدن را به خاطر تصحیح عقاید مردم نادیده بگیریم. و رسول خدا ﷺ نیز در برنامه‌ی تربیتی اصحاب **رضی الله عنهم** چنین نفرموده است که: زندگی تان را رها نمایید و به هیچ وجه آن را مورد توجه قرار ندهید، کودکان و زنان تان را گرسنه بگذارید، هیچ صنعتی را یاد نگیرید تا من بتوانم عقاید شما را تصحیح نمایم و شما را بر ایمان صحیح تربیت کنم.

برعکس رسول خدا ﷺ آن‌ها را در حالی که به فعالیت‌های طبیعی روزانه‌شان مشغول بودند، تعلیم و تربیت می‌داد؛ زیرا به هیچ وجه یکی از این دو عمل، منوط بر نادیده‌انگاشتن دیگری نیست و هیچکدام نیز نمی‌تواند جایگزین دیگری شود.

این واقعیتی است که امت باید حتماً به آن اذعان داشته باشد. تنها شناخت کافی نیست، زیرا شناخت فی نفسه اغلب در دایره‌ی ذهن، ساکن و بدون تحرک می‌باشد و شناخت به تنهایی نمی‌تواند انسان را به حرکت درآورد. مانند فلسفه‌ی تاریخ و سایر معلومات ذهنی که در قالب اذهان طلاب و دانشجویان ریخته می‌شود.

اما یقین با شناخت تفاوت عمده‌ای دارد. یقین از ذهن به قلب منتقل می‌شود و در آن جا ریشه می‌دواند و به وجدانی تبدیل می‌گردد که با قلب به تپش در می‌آید و سپس در زندگی واقعی بروز می‌نماید. و دقیقاً این همان چیزی است که رسول خدا ﷺ یارانش را بر اساس آن تربیت می‌نمود و شکی نیست که نیاز شدید امت نیز در این واقعیت نهفته است.

روشن است که معارف اسلامی واضح است اگرچه برخی از این معارف بر اثر شدت تهاجم غرب و واقعیت تلخی که جاهلیت معاصر بر مسلمانان تحمیل نموده بار دیگر در اذهان غریب گردیده است. مانند موضوع اجرای شریعت، حد و مرز آزادی زن، اقتصاد ربوی و غیرربوی، قضایای مربوط به فرهنگ و سیاست، موضع‌گیری در برابر غرب، قضیه‌ی جهاد، شناخت محافل جهانی و موضوع جهان و ارتباطاتی که آن را به منزله روستایی درآورده است.

لازم به نظر می آید که باید نویسندگان اسلامی برای بیان حقایق اسلامی در این موارد و زدودن تاریکی و ظلمتی که این حقایق را در اذهان نسل های تربیت شده بر تهاجم فکری تحت پوشش قرار داده است، دست به قلم ببرند و برای ایجاد شناخت لازم نسبت به حقایق اسلامی گامی بردارند. اما نباید فراموش کنیم چنانچه قبلاً بیان شد تنها شناخت کافی نیست، باید شناخت تبدیل به یقین شود.

باید امت بر واقعیت اسلام تربیت شود. و مشکل اساسی ای که همواره دعوت با آن مواجه می شود اینجا نهفته است.

موضوع خیلی مهم تر از آن است که بسیاری از مردم فکر می کنند و تلاش مورد نیاز نیز به مراتب بیشتر از آن است که تصور می شود.

برای حلّ مشکل موجود به هیچ وجه نمی توان صرفاً به شلیک چند گلوله به این طرف و آن طرف یا فرستادن چند نماینده ی اسلامی در محافل قانون گذاری که به غیر ما آنزل الله قانون می تراشد اکتفا نمود؛ زیرا اشکال فقط مربوط به اصلاح یک جنبه ی فاسد از زندگی اسلام یا جوانب محدود خاصی نیست که بتوان با پرتاب چند گلوله از روی خشم یا فریادی خشمگینانه در یکی از پارلمان ها، آن را اصلاح نمود.

مشکل تجدید بنای یک امت است... و این موضوعی است که به تلاش، صبر و قطع وابستگی ها نیاز دارد؛ زیرا هرگز تربیت امتی از امت ها در یک آن ممکن نبوده است و از طرفی تربیت هر فرد بصورت جدا جدا نیز غیرممکن است. پیامبر خدا ﷺ بزرگترین رهبر و مربی در تاریخ است، امتش را در یک آن تربیت ننمود و همینطور هر فرد را جدا جدا نیز تربیت نکرد؛ زیرا چنانچه در سوره های مدنی اوصاف بعضی از آن ها آمده است معلوم می شود که در کنار آن ها برخی افراد ضعیف الایمان، سهل انگار، کند و... نیز وجود داشتند که به مرور به صف مؤمنین راستین پیوستند.

اما این نکته قابل توجه است که او نخست پایگاهی اصیل، قوی، راسخ الایمان، متحد و منسجم را تربیت نمود و سپس بقیه ی امت توسط این پایگاه و مجموعه با در نظر گرفتن الگوی صالح و شعاع تابناکی که از دل های صاف و راسخ الایمان آنها تراوش می نمود اصلاح و تربیت شدند. امروز به چنین شیوه ای که با عظمت ترین مرد در تاریخ (محمد بن عبدالله ﷺ) با آن شیوه توانست غربت نخستین ایمان را زایل نماید، جهت از بین بردن غربت کنونی شدیداً نیازمندیم.

﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُو اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَ ذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا﴾^۶

«سرمشق و الگوی زیبایی در (شیوه پندار و گفتار و کردار) پیغمبر خدا برای شما است. برای کسانی که (دارای سه ویژگی باشند): امید به خدا داشته و جویای قیامت باشند و خدا را بسیار یاد کنند».

آینده در قلمرو اسلام

بعضی از مردم چون به جنگ ویرانگری که مسلمانان در جهان با آن مواجه هستند می‌نگرند و ائتلاف جهانی صلیبی صهیونیستی و الحادی ضد اسلام را مشاهده می‌کنند و از طرفی هنگامی که به توطئه‌های شیطانی علیه اسلام در سطوح مختلف سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی پی می‌برند، دنیا در برابر دیدگان‌شان تیره و تار می‌شود و با خود می‌گویند: «آیا بقای اسلام در آینده امکان خواهد داشت؟».

و هنگامی که از ماموریت طولانی حرکت اسلامی جهت دست یافتن به نتایج مورد نظر بحث می‌شود و از صبر، استقامت، بردباری و از خود گذشتگی لازم سخن به میان می‌آید، برای بسیاری از مسلمانان غیرقابل تحمل بوده و اظهار می‌دارند: ما خواهان راه حل سریع هستیم چون دشمنان به ما فرصت نمی‌دهند، ضربات‌شان پیوسته ادامه دارد، اگر به راه حل سریعی دست نیابیم دسیسه‌های ویرانگرشان ما را ریشه کن خواهد نمود و قبل از این که بر آن‌ها دست یابیم نابودمان خواهند کرد.

برخی دیگر می‌گویند در شرایطی که جنگ در گوشه و کنار جهان اسلام دامن گیر مسلمانان می‌باشد، چگونه می‌توان سیاست‌های درازمدت را انتخاب نمود؟

هر گروهی از جوانان که به اسلام روی می‌آورند از طرف دشمنان با زندان، شکنجه، تبعید و کشتار مستقیم از بین می‌رود. با این وصف جهت تربیت مورد نظر چگونه فرصت فراهم می‌شود؟ و چگونه می‌توان به نتایج دست یافت؟

اما ما با وجود تمام این نظریات معتقدیم که آینده از آن اسلام است. این پیش‌بینی را با اطمینان کامل و دیدی واقعی می‌گوییم نه بر اساس حدس و گمان.

آری غرب صلیبی صهیونیستی و متحدین ملحدش با موضع‌گیری‌های تحریک‌آمیزشان دارند حرکت اسلامی را برای دست یافتن به قدرت دفاعی در برابر تجهیزاتی که علیه آن تدارک دیده‌اند و همچنین برای رشد و تکامل و به دست آوردن تواناییهای لازم، به طرف پیشرفت و ترقی سوق می‌دهند.

اگرچه این سخن در بدو امر متناقض به نظر می‌آید و شاید کمتر ذهنیتی حاضر به پذیرفتن‌اش باشد اما اگر واقعیت دقیق‌تر مورد بررسی قرار گیرد این نکته کاملاً روشن خواهد شد.

بوسنی و هرزگوین را به عنوان یکی از نمونه‌های واقعی در نظر بگیریم. بسیاری از مردم بوسنی و هرزگوین قبل از فاجعه‌ی اخیر، از نظر دینی کاملاً ضایع شده بودند، آن‌ها با تحمل فشارهای طاقت فرسای دوران کمونیستی و

قبل از آن، عموماً مرد و زن، کوچک و بزرگ اسلام را فراموش نموده بودند و امکان شناخت آنان از صرب‌ها و کروات‌ها در مظاهر زندگی، اخلاق، عادات و افکار مشکل بود.

پیش‌بینی رسول خدا ﷺ در مورد برخی از اقوام در آخر زمان که می‌گویند: ما از پدرانمان شنیده‌ایم که «لااله الا الله» می‌گفتند بر آنها کاملاً صادق می‌آمد.

فاجعه‌ی اخیر در حالی بوقوع پیوست که آنها داشتند زندگی عادی خویش را ادامه می‌دادند اما اکنون ببینید در چه حالی هستند؟

آنها کاملاً برگشتند!

برگشتند و فهمیدند که مسلمانند.

و درک کردند که دشمنان صلیبی صهیونیست‌شان در سطح جهان صرفاً به خاطر مسلمان بودن‌شان، آنها را تحت فشار قرار داده‌اند. و در واقع این جنگ خانمانسوز، مردم بوسنی را به یاد آن وصفی انداخت که در حال فراموش شدن بود و بدین طریق به سوی اسلام رجوع نمودند و چنان به پا خواستند که با به اهتزاز درآوردن پرچم اسلام و پرچم «لااله الا الله» در سایه‌ی آن به جهاد پرداختند و سپاهی بالغ بر صد و بیست هزار نفر مبارز تشکیل دادند.^۷ بدیهی است هر اندازه که صرب‌ها به عملیات وحشیانه‌ی خویش شدت ببخشند، بیداری اسلامی بوسنیایی‌ها افزوده شده و در راه دفاع از اسلام و جهاد در راه خدا جسورتر می‌شوند.

آیا این واقعیت بر اساس حدس و گمان است؟ یا واقعیتی است آشکار مورد بحث تمام مطبوعات و رسانه‌ها؟ آنچه در این سرزمین کوچک اتفاق می‌افتد نظیرش در سطح جهان به شکل گسترده‌تری در حال انجام است. اساساً فجایعی که توسط طاغوت‌ها علیه اسلام‌گرایان در کشورهای اسلامی انجام گرفت چه نتیجه‌ای داد؟ آیا گسترش و ترقی اسلام را متوقف گردانید؟ صدها و هزارها تن زیر شلاق‌های شکنجه‌گران و بر چوبه‌ی دار ستمگران به شهادت رسیدند اما در طی آن ضمن اینکه دامنه‌ی حرکت وسیع‌تر گردید نظیر آنان جوانانی حماسی‌تر و آگاه‌تر بر موضع‌گیری‌های طاغوت‌ها و مصمم‌تر بر ادامه دادن راه به صحنه آمدند.

خوابی که دشمنان برای از بین بردن اسلام و حرکت اسلامی می‌بینند خوابی است که توسط تجهیزات خودشان، تجهیزاتی که در جنگ با اسلام و مسلمین به کار می‌گیرند خنثی و نابود می‌شود.

زیرا تجهیزات آنهاست که بر بیداری اسلامی می‌افزاید و پایگاهش را مستحکم‌تر و آن را برای مبارزه‌ی طولانی تواناتر می‌گرداند.

این حقیقتی است که گاهی اوقات توسط هوشمندان خودشان نیز خاطر نشان می شود اما کینه های دیرینه شان، آن ها را از شنیدن ندای عقل هر چند از جانب خردورزان خودشان نیز باشد باز می دارد.

یکی از آن ها در مصاحبه ی مطبوعاتی گفته بود: «باید کشتارهایی که توسط صرب ها علیه مسلمانان در بوسنی و هرزگوین انجام می گیرد متوقف شود؛ زیرا واکنش آن ها به نفع نصاری نخواهد بود». روزنامه نگار مصاحبه گر از وی می پرسد: شما که مسیحی هستید چرا چنین می گوید؟ به چه دلیل از مسلمانان دفاع می کنید؟ او جواب می دهد: آیا از واکنش شدید مسلمانان نمی ترسید؟ اگر مسلمانان با اقلیت های مسیحی چنان رفتاری کنند که صرب ها با مسلمانان برخورد می کنند چکار می کنید؟

طبعاً مسلمانان چنین نخواهند کرد؛ زیرا دین شان به آن ها می گوید:

هر کس ذمی را به خاطر دین آزار دهد آن فرد از ذمه و امان خداوند متعال در آمده است. و خداوند ﷻ رسولش را راهنمایی نموده که چگونه با اهل کتاب برخورد نماید:

﴿فَلِذَلِكَ فَادُعْ وَ اسْتَقِمَّ كَمَا أُمِرْتُ وَ لَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَ قُلْ آمَنْتُ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنْ كِتَابٍ وَ أُمِرْتُ لِأَعْدِلَ بَيْنَكُمُ اللَّهُ رَبُّنَا وَ رَبُّكُمْ لَنَا أَعْمَالُنَا وَ لَكُمْ أَعْمَالُكُمْ لَا حِجَّةَ بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمُ اللَّهُ يَجْمَعُ بَيْنَنَا وَ إِلَيْهِ الْمَصِيرُ﴾^۸

«تو نیز مردمان را به سوی آن (آیین واحد الهی دعوت کن که اسلام است) و آن گونه که به تو فرمان داده شده است (بر دعوت مردمان به دین یزدان ماندگار باش و در این راه) ایستادگی کن و از خواست ها و هوس های ایشان پیروی مکن و بگو: من به هر کتابی که از سوی خدا نازل شده باشد ایمان دارم و به من دستور داده شده که در میان شما دادگری کنم. خدا پروردگار ما و پروردگار شما است. اعمال ما از آن ماست (نه از آن شما) و اعمال شما از آن شما است (نه از آن ما و هر کسی در مقابل کارهایش مسئول است). میان ما و شما خصومت و مجادله ای نیست. خداوند ﷻ (سرانجام در قیامت یک جا) ما را جمع خواهد کرد و بازگشت به سوی اوست».

ملاحظه ی فرد مزبور از این نظر که استمرار فجایع آفرینی های غرب و مزدورانش، سبب شدت بخشیدن حرکت اسلامی و امتداد آن با روحیه ی جدید و عزمی نوین می شود قرین به صواب است. غرب صلیبی صهیونیست و مزدورانش، حق انتخاب اینکه مسلمانان را ریشه کن نمایند و یا باقی بگذارند ندارند و به هیچ وجه این گزینه در اختیار آنان نیست. آنچه آن ها در سر دارند اینست که می توانند با تشدید حملاتشان حرکت اسلامی را ریشه کن نمایند اما در تدبیر خداوند، این اقدام خودش یکی از عواملی است که خداوند متعال آن را جهت ازدیاد حجم حرکت و رسوخ و تقویت آن، در نظر گرفته است.

هرگز و به هیچ وجه گزینش انتخابی به دست غرب که نابودی یا ابقای اسلام باشد نیست، بلکه غرب دو راه برای انتخاب دارد:

(۱) پذیرفتن حرکت اسلامی آرام، که در رسیدن به اهدافش با متانت و آرامش به پیش برود.

(۲) حرکت خشمگین و خروشان که با استفاده از خشونت سعی در کوتاه نمودن مسیر دارد.

اکنون غرب و مزدورانش حق انتخاب دارند تا یکی از این دو راه را برگزینند.

اگرچه ما شدیداً خواستار حرکت آرام که با آرامش و متانت به پیش رود هستیم. هرچند هم چندین نسل به طول

بیانجامد اما در برابر مکرها و حماقت‌های غرب و اسرائیل چه می‌توان کرد؟

اسلام می‌آید.. از این طریق یا از آن طریق.. چه آرام و آهسته که مورد نظر ماست اگرچه چندین نسل به طول

بیانجامد.. یا از طریق خشونت و خشم که غرب در آتش آن خواهد سوخت.

آن‌هایی که می‌گویند حرکت اسلامی پدیده‌ای است عارضی و هر آن احتمال از بین رفتن و نابودی‌اش می‌رود

یا واکنشی است در برابر استعمار غربی و شکست نظام‌های اصلاحی و وارداتی، این‌گونه افراد عمدتاً از واقعیت

قضایا بی‌خبرند و دیدشان ناقص و ضعیف است.

این‌ها اولاً غافل هستند که اسلام دین فطرت است.

﴿فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾^۹

«این سرشتی است که خداوند ﷻ مردمان را بر آن سرشته است. نباید سرشت خدا را تغییر داد (و آن را از

خداگرایی به کفرگرایی و از دینداری به بی‌دینی و از راست روی به کج روی کشاند) این است دین و آیین

محکم و استوار، اما اکثر مردم (چنین چیزی را) نمی‌دانند».

بدیهی است اگر چنانچه فطرت مدتی به مرض مبتلا شود و دوباره صحیح و سالم گردد، هیچکس نمی‌پرسد چرا

به حالت صحت برگشت؟ زیرا صحت خودش اصل است، بلکه باید از مرض سؤال نمود که چگونه بوجود آمد؟

راه علاجش چیست؟

دوماً اینکه آن‌ها غافل‌اند که خداوند متعال خودش حفاظت دین، کتاب و سنت رسول‌اش را بر عهده گرفته است.

﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾^{۱۰}

«ما خود قرآن را فرستاده‌ایم و خود پاسدار آن هستیم».

چنانچه خداوند به عهده گرفته است که در رأس هر نسلی فردی را جهت تجدید دین این امت بفرستد. پس به این طریق هیچگاه رابطه‌ی این امت با پروردگارش قطع نمی‌شود.

همچنین آن‌ها غافلند از اینکه اسلام برای امت اسلامی به مثابه‌ی احساسات درونی محض نمی‌باشد، بلکه علاوه بر احساسات درونی، عقیده‌ای است زنده و متحرک که در وجود نظامی کامل و همه جانبه و متمایز از نظام‌های روی زمین ظهور می‌نماید. و حرکتی است مداوم و پویا در تمام ابعاد زندگی.. اعم از سیاسی، اجتماعی، فکری، علمی، عمرانی و هنری.

این امر مهم قرن‌های متوالی در برابر دیدگان جهان تحقق یافته و ادامه داشت و همواره امت اسلامی در جریانات جهانی، منبع تحول بود. پس اکنون اگرچه بر اثر بیماری‌های متعدد زمین گیر شده و بسیاری از ویژگی‌ها و عناصرش را از دست داده است، اما هنوز ذخیره‌ای از اعتبارات واقعی که این دین را به بازگشت وا دارد و راه را به او نشان دهد در حافظه‌اش وجود دارد.

با این دلایل است که حرکت اسلامی امری است طبیعی، غیر قابل تعجب و بی‌نیاز از دلیل.

تازه اگر بپذیریم که حرکت اسلامی از طرفی واکنشی در برابر عملکرد استعمار غربی است و از طرفی دیگر واکنشی در برابر ناکارآیی نظام‌های وارداتی لائیک (سکولار) از حل مشکلات جهان اسلام است، این سؤال پیش می‌آید که کدام یک از این دو مورد تغییر نموده تا انگیزه‌های حرکت اسلامی به پایان رسد و در حال زوال باشد؟ آیا استعمار به پایان رسیده است؟ یا این که ناتوانی نظام‌های وارداتی از حل مشکلات جهان اسلام پایان یافته است؟ البته در مورد استعمار نظامی شاید بتوان گفت که به پایان رسیده است اگرچه این بار تحت لوای سازمان ملل متحد دارد ظهور می‌نماید اما در مورد استعمار اقتصادی، فرهنگی و سیاسی چه کسی می‌تواند ادعا نماید که به پایان رسیده است یا در شرف زوال است؟

به عنوان نمونه، بازار مشترک اروپا را در نظر بگیرید...

شکی نیست که از نظر سیاسی، ضد آمریکا و از نظر اقتصادی ضد ژاپن جهت‌گیری نموده است. اما در واقع این جهت‌گیری با شدت تمام به تعبیر عوام‌فریبانه‌ی آن‌ها ضد کشورهای جهان سوم و در واقع ضد جهان اسلام می‌باشد که از نظر سیاسی و اقتصادی شدیداً سرکوب گردیده و مجبور می‌شوند مواد اولیه‌ی خویش را با ارزانترین قیمت به فروش برسانند و از آن طرف بعد از صنعتی کردن، با گرانترین قیمت دریافت نمایند و از این طریق وابستگی و ناتوانیش نیز ریشه بدواند تا هیچگاه به فکر پیا خواستن و خیزش نیافتند.

برای نمونه هدف از ایجاد دانشگاه «فرانکوفونی» سن ژور در اسکندریه مصر چیست؟ .. چه دلالت‌هایی دارد؟ و ممکن است چه هدفی را در کشور اسلامی و عربی‌زبان مصر دنبال کند؟

اما ناتوانایی نظام‌های وارداتی، خود واقعی‌تری است که از اقلام بدهی‌ها، نزول ارزش ارز، بحران اوضاع اقتصادی، گسترش فساد و رشوه، عدم تعهد نسبت به مصالح عموم، فروپاشی ارزش‌های اخلاقی، شیوع کارهای نامشروع در جامعه و ده‌ها مورد منفی در زمینه‌های مختلف و علاوه بر آن مظالم سیاسی، اقتصادی و اجتماعی دامنگیر مردم، روشن می‌شود.

پس اگر چنانچه بپذیریم که حرکت اسلامی واکنشی است در برابر عملکرد استعمار و شکست نظام‌های وارداتی، پس منطق صحیح چنین می‌طلبد که حرکت اسلامی در مسیر خویش در حال رسوخ و گسترش بیشتر می‌باشد؛ زیرا عوامل مقتضی آن در حال ازدیاد و افزایش هستند.

ما منکر این هم نیستیم که استعمار و شکست نظام‌های وارداتی تحت نظر استعمار، اثراتی در ظهور حرکت اسلامی داشته‌اند، اما فقط در حد انگیزه‌هایی که حرکت را به شتاب وامی‌دارد و بس، و گرنه عوامل اصلی همان بود که قبلاً بیان شد.

اسلام یقیناً از هر کدام از دو طریقی که باشد می‌آید...

اگر غرب عاقلانه بیاندیشد و از حقد صلیبی صهیونیستی خویش دست بردارد، بر ضد اسلام موضع‌گیری خصمانه- ای نمی‌نماید؛ زیرا اسلام به هیچ وجه نه دشمن غرب است و نه دشمن بشریت. بلکه اسلام صرفاً برای ای آمده است تا بشریت را از آلودگی‌های موجود پاک نموده و وی را به جایگاهی که شایسته‌ی انسان است برساند، انسانی که مورد لطف و کرم آفریدگارش می‌باشد.

﴿وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا﴾^{۱۱}

«ما آدمیزادگان را گرامی داشته‌ایم و آنان را در خشکی و دریا (بر مرکب‌های گوناگون) حمل کرده‌ایم و از چیزهای پاکیزه و خوشمزه، روزی‌شان نموده‌ایم و بر بسیاری از آفریدگان خود کاملاً برتری‌شان داده‌ایم».

هنگامی که اسلام به قدرت برسد چه امروز یا فردا هرگز به حساب مصالح افراد نخواهد بود و یقیناً تعدی و سرکشی را هم نخواهد پذیرفت بخصوص اگر این تعدی علیه مسلمانان باشد.

﴿أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ بِأَنفُسِهِمْ ظَلَمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ * الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ وَلَوْ لَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفُتَّتِ صَوَامِعُ وَبِيَعٌ وَصَلَوَاتٌ وَمَسَاجِدٌ يُذَكَّرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا وَ

لَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ * الَّذِينَ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَآمَرُوا بِالمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ المُنْكَرِ وَ لِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ ﴿۱۲﴾

«اجازه‌ی (دفاع از خود) به کسانی داده می‌شود که بر آنان جنگ (تحمیل) می‌گردد چرا که بدیشان ستم رفته است و خداوند توانا است بر اینکه ایشان را پیروز کند. همان کسانی که به ناحق از خانه و کاشانه خود اخراج شدند و تنها گناهشان این بوده است که می‌گفته‌اند پروردگار ما خدا است! اصلاً اگر خداوند ﷻ بعضی از مردم را به وسیله‌ی بعضی دیگر دفع نکند، دیرهای (راهبان) و کلیساهای (مسیحیان) و کنش‌های (یهودیان) و مسجدهای (مسلمانان) که در آن‌ها خدا بسیار یاد می‌شود تخریب و ویران می‌گردد. و به طور مسلم خدا یاری می‌دهد کسانی را که (با دفاع از آیین و معابد) او را یاری دهند. خداوند نیرومند و چیره است (آن مؤمنانی که خدا بدیشان وعده یاری و پیروزی داده است) کسانی هستند که هرگاه در زمین ایشان را قدرت بخشیم، نماز را برپا می‌دارند و زکات را می‌پردازند و امر به معروف و نهی از منکر می‌نمایند و سرانجام همه‌ی کارها به خدا بر می‌گردد».

اما غرب صلیبی صهیونیست ضمن اینکه هیچگاه حاضر نیست از تجاوز دست بکشد در عین حال نمی‌خواهد مسلمانان نیز تجاوزش را جواب دهند.

اگر در این مورد کسی تردید دارد فاجعه‌ی بوسنی و هرزگوین را ملاحظه نماید که جهان متمدن! به خاطر نرسیدن هر نوع کمکی به مسلمانان که در برابر تجاوز صرب‌ها از خویش دفاع کنند چگونه در یک صف ایستاده‌اند و عیناً این موضع‌گیری را در تمام فجایعی که علیه مسلمانان در سطح جهان اعمال می‌شود تکرار می‌کنند و به این طریق تجاوزگری خویش را ثابت می‌نمایند.

به سبب این انگیزه‌های صلیبی صهیونیستی است که غرب از اسلام تنفر دارد و اگر چنانچه عاقلانه می‌اندیشید از تجاوزش دست کشیده و از خصومت باز می‌آمد.

تنها اسلام است که با منهج الهی خویش می‌تواند اختلالات و بزهدکاری‌های غرب را اصلاح نماید. غرب چندین مرتبه سر به دیوانگی زد. از زمان رنسانس علمی گرفته تا کنون. هنگامی که علیه آیین کلیسا سرکشی نمود و در همان زمان از پذیرفتن اسلام نیز خودداری نمود و تمدنی مادی خالی از هر نوع ارزش و معنویت فراهم آورد. غرب از دینی که در زمان کلیسا با علم در مبارزه بود به علمی که با دین در مبارزه است انتقال یافت و به تعبیری دیگر از دین بدون تمدن به تمدن بدون دین روی آورد.

غرب از دین اخروی که تمام تلاشش ملکوت رب در آخرت بود و زندگی دنیا را نادیده می‌انگاشت به دینی روی آورد که با تمام نیرویش متوجه عمران مادی زمین است و آخرت را نادیده گرفته و اساساً آن را از قلم ساقط می‌گرداند. از دینی که خدا را تقدیر و انسان را تحقیر می‌نماید به دینی روی آورد که انسان را تمجید و وجود خدا را انکار می‌کند.

از دینی که ثوابت را مورد تاکید قرار می‌دهد و متغیرات را از رده خارج می‌کند به دینی روی آورد که بر تغییر و تحول تاکید دارد و برعکس ثوابت را از حساب خارج می‌نماید. آنچه بیان شد افزون بر اختلالات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی‌ای است که بر اثر دخالت بشر در تعیین تکلیف و سر باز زدن از التزام به ما أنزل الله دامنگیرشان گردیده است. و تنها نظامی که می‌تواند این نوع اختلالات را تصحیح نماید اسلام است.

اسلام دینی است که نه با علم سر جنگ دارد و نه با تمدن، و تازه منبع پیشرفت عظیم علمی در اروپا است. دینی است که کاملترین تمدن را در تاریخ پایه‌گذاری نموده است، تمدنی که تمام وجود انسان را، روح و جسدش، عمل و عبادت‌اش، فکر و احساس‌اش، حرکات دنیوی و حرکات اخروی‌اش را با تعادل و تناسب کامل در بر گرفته است. دینی است که خدا را تقدیس و تعظیم می‌نماید اما انسان را تحقیر نمی‌کند بلکه به جای تحقیر، ارزش کارآیی و ایجابی بودن انسان را به وی برمی‌گرداند زیرا خداوند ﷻ خودش انسان را گرمی داشته و آنچه در آسمان و زمین است در اختیارش نهاده و جهت آبادانی زمین او را در زمین مقیم گردانیده است.

دینی است که ارزش‌های ثابت را مورد تاکید قرار داده و در عین حال راه رشد و تعالی را در زمینه‌های مختلف زندگی باز گذاشته است. علاوه بر آن، اسلام دینی است دارای شریعتی کامل که در برگیرنده‌ی تمام آنچه در زندگی بشریت است و همه را با معیاری ربانی می‌سنجد.

اسلام دینی است که می‌تواند «انسانی صالح» را انسانی که حق عبادت پروردگارش را ادا کند و در عین حال به تعمیر و آبادانی زمین پردازد تربیت نماید و به این طریق آبادانی زمین جزئی از عبادت مورد نظرش باشد. امروز جاهلیت معاصر که تحت سیطره‌ی صلیبی صهیونیستی قرار دارد. در مسیر خویش در حال فروپاشی است. نیمه‌ی کمونیستی آن که هیچکس انتظار فروپاشی‌اش را نداشت و یا حداقل به این شکل غیرمنتظرانه که گویا در لحظه‌ای از بین رفت قابل حدس نبود. با وجود تمام توانایی‌های مادی و نظامی‌ای که بیش از نیم قرن مردم را مرعوب گردانیده و تبلیغات گسترده‌اش تمام جهان را فرا گرفته و میلیون‌ها مردم را فریب داده بود از هم فروپاشید. نیمه‌ی دیگر آن یعنی سرمایه‌داری، بنا بر حکمتی که خداوند ﷻ خودش در نظر دارد شاید تا مدتی نابودی‌اش به تاخیر بیافتد و یا سلطه‌اش برای مدتی از کشوری به کشوری دیگر منتقل شود، اما نهایتاً بنا بر سنت الهی راه نجاتی از نابودی و فروپاشی ندارد. کسانی که سخنانی به ظاهر بلیغ و جذاب «کلینتون» را در روز انتخابات برای ریاست

جمهوری آمریکا شنیده‌اند شاید به این نکته پی برده باشند که سخنان وی حاوی هشدار جدی بود، هشدار فردی که مقدمات نابودی خویش را می‌دید و سعی می‌نمود در صدد جلوگیری از آن برآید! و هنگامی که ان شاء الله نهایتاً جاهلیت معاصر فرو پاشد... وارث اصلی اسلام خواهد بود؛ زیرا اسلام تنها منهج صحیحی است که از جانب الله جهت اصلاح اختلالات بشری و ارشاد انسانیت به راه راست نازل شده است.

اسلام می‌آید... از هر راهی که باشد می‌آید...

هنگامی که اسلام بار دیگر چنانکه رسول خدا ﷺ در احادیث صحیح^۱ و متعدد بشارت داده در زمین به قدرت برسد، آنگاه است که جهان اسلام جهت هدایت بشریت بپا خواهد خواست و انسان‌هایی به دین خدا گردن خواهند نهاد که تا بحال از آن بیگانه بودند. و زمین چنانچه قبلاً از ظلم سرشار بود این بار از عدالت سرشار خواهد گردید و غرب خودش لذت نعمت الهی را که خدا بر بندگانش عنایت نموده است خواهد چشید. آنگاه است که مردم متوجه شوند که دشمنی‌شان با اسلام جز حماقت و نادانی، هیچ توجیهی نداشته است.

آری! صلیبی‌ها صهیونیست‌ها و مزدوران‌شان، آن‌هایی هستند که خداوند متعال آن‌ها را بر حسب تقدیرش، عامل تعیین مسیری می‌گرداند که اسلام از آن مسیر به قدرت در زمین دست خواهد یافت.

یا حرکت آرام و آهسته .. و یا حرکت خشن و تند.

﴿وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ﴾^۲

«کسانی که ستم می‌کنند خواهند دانست که بازگشت‌شان به کجا و سرنوشت‌شان چگونه است!».

«پایان»

۱. در حدیث صحیح آمده است: «لَتَقُومَ السَّاعَةُ حَتَّى يَقَاتِلَ الْمُسْلِمُونَ الْيَهُودَ فَيَقْتُلُهُمُ الْمُسْلِمُونَ حَتَّى يَخْتَبِيَ الْيَهُودِيُّ مِنَ الْحَجَرِ وَالشَّجَرِ فَيَقُولُ الْحَجَرُ: يَا مُسْلِمُ يَا عَبْدَ اللَّهِ! هَذَا يَهُودِيٌّ خَلَفِيَ فَتَعَالَ فَاقْتُلْهُ» (اخرجه مسلم) ترجمه: «قیامت برپا نمی‌شود تا آنگاه که مسلمانان با یهود مبارزه می‌کنند و مسلمانان آن‌ها را به هلاکت می‌رسانند تا جایی که یهودی پشت درخت و سنگ پناه می‌برد و آن سنگ و آن درخت خطاب به مسلمان می‌گوید: ای مسلمان ای بنده خدا! این یهودی است پشت من بیا و او را بکش». و نیز در حدیث صحیح آمده است که: «تَكُونُ فِيكُمْ النُّبُوَّةُ، فَتَبْقَى فِي الْأَرْضِ مَا شَاءَ اللَّهُ أَنْ تَبْقَى ثُمَّ تَرْفَعُ. ثُمَّ تَكُونُ خِلَافَةً رَاشِدَةً فَتَبْقَى فِي الْأَرْضِ مَا شَاءَ اللَّهُ هَا أَنْ تَبْقَى ثُمَّ تَرْفَعُ. ثُمَّ تَكُونُ مُلْكًا جَبْرِيَّةً. فَتَبْقَى فِي الْأَرْضِ مَا شَاءَ اللَّهُ أَنْ تَبْقَى ثُمَّ يَرْفَعُ. ثُمَّ تَكُونُ خِلَافَةً رَاشِدَةً عَلَى مِنْهَاجِ النُّبُوَّةِ»

«در میان شما نبوت خواهد ماند تا زمانی که خدا بخواهد. سپس بعد از آن از میان شما می‌رود (دیگر پیامبر ﷺ میان شما نمی‌ماند)، و خلفای راشده خواهند آمد. آن‌ها نیز در میان شما خواهند بود تا زمانی که خداوند بخواهد. بعد آن‌ها نیز می‌روند (دوران خلافت راشده تمام خواهد شد)، سپس حکومتی که به رعیت ظلم می‌کند می‌آید و تا زمانی که خداوند بخواهد در زمین باقی خواهند ماند. و بعد از مدتی می‌روند و در آخر خلافت راشده براساس منهج پیامبران برسرکار خواهد آمد.»